

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU\_232806**

UNIVERSAL  
LIBRARY







بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مطبع نظامی و کتب مطبوعه  
۱۲۹۱

که هم پای کن ... سلام نازل ... شهر اردو ... طالع زمانها ... بزرگوار ... ثابت ... نام نویسنده

۲۳۱۹

۲۹۱۵۳۴  
ف

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حکایتی است که ...  
 حکایتی است که ...  
 حکایتی است که ...  
 حکایتی است که ...  
 حکایتی است که ...  
 حکایتی است که ...  
 حکایتی است که ...  
 حکایتی است که ...  
 حکایتی است که ...  
 حکایتی است که ...

موسلم ...  
 سید امان و ...  
 زاده گان و ...  
 پوران او ...  
 کبار و ...  
 سینه ...  
 قیامت ...  
 آینه ...  
 اولاد ...  
 رسالت ...  
 آنها ...  
 علم ...  
 با ...  
 به ...  
 چون ...  
 دگر ...  
 نشود ...  
 خلافت ...  
 با ...  
 و ...  
 و ...  
 و ...

مستثنی از ...  
 معنی ...  
 معنی ...  
 معنی ...  
 معنی ...  
 معنی ...





و صید و دبیر	حیوانات جانوران	جانداران	نباتات	اشجار	جمادات	انحاز	کائنات	علمین
مخلوقات	موجودات	و آبرین	کونین	نقلین	نشانین	دوسرا	دینا	ایمان
زمان	زمانه	عهد	عصر	دهر	گیتی	کون	عالم	خلق
خلایق	مخلوق	مجبول	مربوب	ربیع کون	ورا	انام	امکان	ابداع
اختراع	ایجاد	آزمیش	خلقت	جلبت	حدوث	نفس	میرت	طینت
طبیعت	غزیت	گهر	نهاد	جوهر	عین	اعیان	نفوس	انفس
روح	وم	نفس	نفس ناطقه	روان	آزوح	انفاس	جنت	فردوس
خلد	السلام	والقرار	والنعیم	عدن	نعم	میدین	جنان	صنوان
سفر	سعیر	والبور	هاوی	السافلین	جنم	جمیم	مالک	فلک
سما	سپهر	چرخ	گردون	یونی	افلاک	ساوات	کوکب	نجم

و صید و دبیر  
است از حیوانات  
علمین  
ایمان  
کون  
عالم  
خلق  
ابداع  
طینت  
انفس  
فردوس  
صنوان  
فلک  
نجم

و صید و دبیر  
است از حیوانات  
علمین  
ایمان  
کون  
عالم  
خلق  
ابداع  
طینت  
انفس  
فردوس  
صنوان  
فلک  
نجم

و صید و دبیر  
است از حیوانات  
علمین  
ایمان  
کون  
عالم  
خلق  
ابداع  
طینت  
انفس  
فردوس  
صنوان  
فلک  
نجم

کوکب  
افلاک  
سماوات  
نجم



وصیفة ولبز	حیوانات جانوران	جانداران	نباتات محاربان	اشجار جواهر	جمادات بنهری	انحاز تمام جهان	کائنات	علمین
مخلوقات	موجودات دو جهان	دربین	کونین	ثقلین	نفاثین	دوسرا جهان	دنیا	ایمان
زمان	زمانه	عهد	عصر	دهر	گیتی	کون	عالم	خلق
خلایق	مخلوق	محبول	مربوب	رب سگون	ورا	انام پیدایش	امکان	ابداع
اختراع	ایجاد	آفرینش	خلقت	جلبت	حدوث	نفس ذات	سیرت کبریا	طینت
طبیعت	غزیت	گهر	نهاد	جوهر	عین	اعیان جمع	نفوس	انفس
روح جان	وم	نفس	نفس ناطقه	ردان	ارواح جمع	انفاس	جنت بشت	فردوس
خلد	السلام	القرار	النعم	عدن	نعیم	مینو	جنان جمع	صوان دار قدرت
سفر دوخت	سعیر	والبور	هاویه	السافلین	جنم	جمیم	مالک داوخت	فلک آسمان
سما	سپهر	چرخ	گردون	یونی	افلاک جمع	سماوات	کوکب تاره	نجم

۱۱  
 وصیفة ولبز  
 آریستو از لطافت و مراتب  
 علم نباتات مجموع نباتات  
 باقی که در عالم است و در وقت  
 که زمین در دوری از مرکز است  
 که آن را مریخی گویند هر چه  
 علم و طب و طبیعت  
 است که در وقت خلقت  
 و چون از آن وقت است  
 طبیعت  
 آن نفس  
 و سخن آنان  
 که در وقت خلقت  
 است که در وقت خلقت  
 حکما و در جهان  
 و نمونان  
 عالم علوی  
 ۱۲  
 کنیز آسمان  
 چنانکه صدای  
 فریاد  
 بلذت از  
 قهر آن  
 ۱۳



صفت و معنی لغت معجم

شَط	سوال	اَفق	اَفاق	مَوج	سَیل	سَیلاب	رودخیز	امواج
گردآب	سَراب	عَذیر	آبگیر	کولاب	چاه	بیر	آباز	ملاح
کشتیان	جزیره	جزائر	رود	رودبار	جوی	جوبار	وجه	جسم
قطره	چشمه	منبع	منبع	ینایع	منایع	جهاز	سفینه	فلک
مغبر	غراب	زورق	زورق	معارف	طین	گل	خلاب	و حل
لای	خاک	صعید	تراب	تقع	هبا	هیج	مقام	عجاج
صحرا	وادی	بادیه	همه	بر	دشت	بیشه	فدقه	تیه
بیابان	فلات	فیفاء	جبانه	جول	قلع	قلع	راغ	هامون
غنیضه	غیل	عین	غاب	غابه	ورطه	غار	سفاک	حفرة
پشته	خرشته	شوشه	گریوه	توده	رمل	ریگ	حجر	صخره

در این معجم کلماتی که در لغت معجم مذکور است در این معجم نیز درج شده است و در بعضی موارد معنی آن کلمات در این معجم نیز درج شده است.

در این معجم کلماتی که در لغت معجم مذکور است در این معجم نیز درج شده است و در بعضی موارد معنی آن کلمات در این معجم نیز درج شده است.

در این معجم کلماتی که در لغت معجم مذکور است در این معجم نیز درج شده است و در بعضی موارد معنی آن کلمات در این معجم نیز درج شده است.











مکون	محبوب	مُخَدَّر	پنهان	نمان	کتمان	تهفت	تهفت	سلفه
پوشیده	مهور	اطهار	مظهر	بُرُوز	مبروز	ابراز	بازر	ابزر
ظاهر	ظهور	اطهار	مظهر	بُرُوز	مبروز	ابراز	بازر	ابزر
مُتَبَرِّز	اعلان	علانیه	علنیه	ادعت	وضعت	وضوح	موضوع	واضح
ایضاح	توضیح	تلویح	لاّح	شائع	شاع	شیوع	کشف	مکاشفه
مکشوف	مکشوف	انکشاف	انشاء	انباء	دعوات	باهر	شهود	مشهود
عیان	بیان	تفصیح	صریح	صراحت	مبهرن	ببین	پوشیده	برملا
فاش	اشکارا	پیدا	هویدا	پدید	پدیدار	قلیل	اقل	تقلّا
تفريط	تقلیل	ایجاب	موجز	اختصار	مختصر	شتمه	جزوی	مُتَبَرِّز
چیره	قداس	شطر	بند	برخ	بعضی	شسته	قاشق	طرف
پاره	کم	کتر	اندرک	وقور	ومر	موفور	فرط	مفرط

کلمه  
 در کتب عربی و فارسی  
 و در کتب لغت  
 و در کتب معانی  
 و در کتب اصطلاحات  
 و در کتب فقهی  
 و در کتب ادبیات  
 و در کتب فلسفی  
 و در کتب تاریخی  
 و در کتب جغرافیایی  
 و در کتب نجومی  
 و در کتب ریاضی  
 و در کتب طبیعی  
 و در کتب اجتماعی  
 و در کتب سیاسی  
 و در کتب اقتصادی  
 و در کتب حقوقی  
 و در کتب پزشکی  
 و در کتب هنری  
 و در کتب ورزشی  
 و در کتب تفریحی  
 و در کتب علمی  
 و در کتب تخصصی  
 و در کتب عمومی  
 و در کتب مدرسه  
 و در کتب دانشگاهی  
 و در کتب پژوهشی  
 و در کتب آموزشی  
 و در کتب فرهنگی  
 و در کتب اجتماعی  
 و در کتب سیاسی  
 و در کتب اقتصادی  
 و در کتب حقوقی  
 و در کتب پزشکی  
 و در کتب هنری  
 و در کتب ورزشی  
 و در کتب تفریحی  
 و در کتب علمی  
 و در کتب تخصصی  
 و در کتب عمومی

۱۲  
 کلمه  
 در کتب عربی و فارسی  
 و در کتب لغت  
 و در کتب معانی  
 و در کتب اصطلاحات  
 و در کتب فقهی  
 و در کتب ادبیات  
 و در کتب فلسفی  
 و در کتب تاریخی  
 و در کتب جغرافیایی  
 و در کتب نجومی  
 و در کتب ریاضی  
 و در کتب طبیعی  
 و در کتب اجتماعی  
 و در کتب سیاسی  
 و در کتب اقتصادی  
 و در کتب حقوقی  
 و در کتب پزشکی  
 و در کتب هنری  
 و در کتب ورزشی  
 و در کتب تفریحی  
 و در کتب علمی  
 و در کتب تخصصی  
 و در کتب عمومی  
 و در کتب مدرسه  
 و در کتب دانشگاهی  
 و در کتب پژوهشی  
 و در کتب آموزشی  
 و در کتب فرهنگی  
 و در کتب اجتماعی  
 و در کتب سیاسی  
 و در کتب اقتصادی  
 و در کتب حقوقی  
 و در کتب پزشکی  
 و در کتب هنری  
 و در کتب ورزشی  
 و در کتب تفریحی  
 و در کتب علمی  
 و در کتب تخصصی  
 و در کتب عمومی

عظمت و بزرگی  
سبب می تواند بود  
بی نهایت است  
کند در این  
سختی برز و بر  
روان و بی غم  
نیکو و آرام

افراط	بلوغ	خطبه	کثیر	محکم	غفیر	مزید	زیاده	زائد
ازدیاد	تزیاید	نهایت	بغایت	بس	بسا	بسیار	فراوان	بیکران
بی پایان	بی قیاس	بیمساب	بی اندازه	بیشمار	ببجد	بی نهایت	بغایت	از بس
لا تعد	لا تحسب	گشت	مگشتر	تکاثر	بیش	بیشتر	فزون	افزون
خیس	انبوه	جزیله	احق	ایله	کودن	سادلج	سارول	سفینه
گول	بیمچکان	جابل	ایلفضول	بیشور	آبله	بلیده	کوتاه	غبی
بیوقوف	سفهان	حمقت	جهاث	سفاث	حمق	عافل	حالم	عقیل
ذهین	فہیم	حکیم	علیم	علام	علامه	ظریف	فقیہ	اکیس
مدرک	زیرک	حیرت	داهی	فطن	لبیب	نخرب	هوشیار	دانشور
دانشمند	خردمند	عقلمند	فیلسوف	فناطن	حاذق	حازم	ذکی	واقف

جمع و تبدیل  
مستحق و ازاد  
بزرگ و گویا  
بزرگ و بزرگ  
بزرگ و بزرگ  
بزرگ و بزرگ  
بزرگ و بزرگ



خط	اتبه	فرحان	شادان	شادمان	شاد	خرم	خرمند	خوشنود
مفرح	مفرح	مبج	مبج	مبج	مشرع	مبسط	مسرور	بشاش
کذب	تکذیب	لغو	بطلان	خلاف	غیر واقع	دروغ	نا راست	باطل
زور	گزاف	لان	طاماش	کاذب	کذاب	بطلال	مزور	دروغون
دروغلو	راست	صدق	تصدیق	صدقت	سداد	یقین	حق	تحتیق
سختیق	نی حقیقت	فی الواقع	واقعی	نقص الامر	تبیقن	برابر	سواء	صادق
راستگو	رجا	ترجی	توقع	ترقب	ترصد	تولاً	امل	مامول
چشمداشت	متوقع	مترقب	مترصد	برامتی	خوف	هول	ترس	وجل
خدا تر	خطر	رعب	عبرت	مهابت	مخافت	هشت	هیمت	مبالات
بیم	هراس	سهم	فزع	دغدغه	وسوسه	باک	خائف	هائیش

بل...  
 بر وزن...  
 شادمان...  
 شادان...  
 شاد...  
 خرم...  
 خرمند...  
 خوشنود...  
 مفرح...  
 مبج...  
 مبج...  
 مبج...  
 مبسط...  
 مسرور...  
 بشاش...  
 کذب...  
 تکذیب...  
 لغو...  
 بطلان...  
 خلاف...  
 غیر واقع...  
 دروغ...  
 نا راست...  
 باطل...  
 زور...  
 گزاف...  
 لان...  
 طاماش...  
 کاذب...  
 کذاب...  
 بطلال...  
 مزور...  
 دروغون...  
 دروغلو...  
 راست...  
 صدق...  
 تصدیق...  
 صدقت...  
 سداد...  
 یقین...  
 حق...  
 تحتیق...  
 سختیق...  
 فی حقیقت...  
 فی الواقع...  
 واقعی...  
 نقص الامر...  
 بیقن...  
 برابر...  
 سواء...  
 صادق...  
 راستگو...  
 رجا...  
 ترجی...  
 توقع...  
 ترقب...  
 ترصد...  
 تولاً...  
 امل...  
 مامول...  
 چشمداشت...  
 متوقع...  
 مترقب...  
 مترصد...  
 برامتی...  
 خوف...  
 هول...  
 ترس...  
 وجل...  
 خدا تر...  
 خطر...  
 رعب...  
 عبرت...  
 مهابت...  
 مخافت...  
 هشت...  
 هیمت...  
 مبالات...  
 بیم...  
 هراس...  
 سهم...  
 فزع...  
 دغدغه...  
 وسوسه...  
 باک...  
 خائف...  
 هائیش...













کتابخانه و تالیفات در  
 فقه و اصول و کتب  
 فقهیه و کتب  
 فلسفه و منطق و  
 تاریخ و جغرافیه و  
 طب و طبقات  
 علمه در تاریخ و  
 فلسفه و منطق  
 و کتب دیگر

کارزار	نبرد	ناورد	قتال	مقاتله	عربده	مصا	زم	مبارت
دعای	وقایع	هیجان	کوشش	اشتی	نوقت	لمست	هدن	رایت
لوا	علم	نشان	بیرق	رایات	اعلام	الوثیه	شمشیر	تبع
طیج	حسام	صمصام	توقمام	ضارم	سیف	سیدت	سنان	رُح
نیزه	تاوک	خداک	سهم	نبل	پیکان	قوس	عوجا	کباده
ترکش	جعبه	غینه	وقفه	جفیر	هدف	غرض	آماج	نهریت
شکست	فتح	نصر	ظفر	نصرت	کامیاب	فیروز	منظف	منصور
کامیاب	عون	اعانت	معوت	معاوت	استغاثت	مساعت	معاصدت	امداد
استداد	تامید	لک	یاوری	دستیاری	پامردی	ناصر	مناصر	معاون
مساعد	معین	معد	مؤید	دستگیر	تطهیر	نصیر	دستیاری	یاور

کتابخانه و تالیفات در  
 فقه و اصول و کتب  
 فقهیه و کتب  
 فلسفه و منطق و  
 تاریخ و جغرافیه و  
 طب و طبقات  
 علمه در تاریخ و  
 فلسفه و منطق  
 و کتب دیگر

کتابخانه و تالیفات در  
 فقه و اصول و کتب  
 فقهیه و کتب  
 فلسفه و منطق و  
 تاریخ و جغرافیه و  
 طب و طبقات  
 علمه در تاریخ و  
 فلسفه و منطق  
 و کتب دیگر







سلف بالفقیرین  
نوش جوئی نصفا  
سلف و کس

نقصان در بیان

از لطافت

سلف و غیر البقع

گزیند نقصان

از لطافت

سلف و غیر البقع

غنیج کبری نصفا

درم فخری نصفا

زلزل	عین	وکس	ضریه	ضرر	مضرت	غوار	کمی	سود
نقصان	تعمیر	تمتع	سبح	منافعه	طالک	شتره	سنان	فائده
و ل	تحریر	هوا	هون	شتره	آز	کاد	میل	عزت
شهرت	اشتها	اقتضا	طوع	گرای	مولى	طامع	حرصین	سخت
وسعت	سخت	فرجه	فضا	وسع	فراخی	ضیق	تفایق	ضعفه
ضنگ	فرخ	وسیع	منسج	عین	بسط	مبسوط	پهن	
باز	وا	مفتوح	مسدود	محبوس	مقید	قید	وثاق	بسته
نجات	خلاصی	مخلص	مناس	یله	مسکت	سبکما	خفیف	خف
مخفف	گران	ثقل	ثقیل	اثقل	ثقل	سنگین	اثقال	اثقل
کمنه	کهن	قدیم	پارینه	دیرینه	بوسید	فروود	فرتوت	مندر

مطلوبه حاصله  
دوسو کردی اجابت حاصل  
میباشد از آنست  
نفس  
سلف حاصل اجابت  
مطلوبه کسب نموده  
فائده از آنست  
سلف و کسب  
عین و کسب  
شدن در حین دیگر  
اول نشاء و توب  
عزیزان در حین  
سلف و کسب  
حرف و کسب  
از آنست  
بظرف حصول لذت  
در منفعت و منفعت  
خواهش

در این کتاب  
نوش جوئی  
سلف و کسب  
نقصان در بیان  
از لطافت  
سلف و غیر البقع  
گزیند نقصان  
از لطافت  
سلف و غیر البقع  
غنیج کبری نصفا  
درم فخری نصفا

از منخوب و نظیر این در زبان فارسی  
مستطاب از این کلمه در لغت است  
بهر روز در لغت است  
بسیار در لغت است  
بسیار در لغت است  
بسیار در لغت است  
بسیار در لغت است  
بسیار در لغت است

نو	جدید	تجدید	مجدد	حادث	طرافت	طری	تجدید	ستم
جور	تعزی	حیف	جفا	تشلیم	اطاول	بیدار	شکر	بیدار
ظلام	ظلوم	جانر	ظلمه	ظلم	استعاشه	الغیث	معدت	عدالت
انصفت	انصاف	داد	عادل	منصف	دادگر	بخش	خاست	خست
ضدت	بزری	ممسکه	خسین	مسک	ضنین	لیم	شوم	بخل
بزرگ	فخیم	سناوت	تخلت	سنا	عطا	هبه	مهوربت	جود
دش	سیت	کرم	ایشار	لوال	بذل	انعام	جلدو	مدت
سخنک	فصل	کریم	جواد	بازو	منفصل	علیه	جاگان	متصل
لمحق	ملزق	ملصق	لامحق	ملازق	ملاصق	بعد	بعید	البعید
البعاد	ابعد	قرب	قرب	تقرب	قریب	مخفرب	قرین	تقربون

از منخوب و نظیر این در زبان فارسی  
مستطاب از این کلمه در لغت است  
بهر روز در لغت است  
بسیار در لغت است  
بسیار در لغت است  
بسیار در لغت است  
بسیار در لغت است  
بسیار در لغت است

بجویش و غیره  
با یکی از لغات  
و از منخوب و نظیر این  
مستطاب از این کلمه در لغت است  
بهر روز در لغت است  
بسیار در لغت است  
بسیار در لغت است  
بسیار در لغت است

از منخوب و نظیر این در زبان فارسی  
مستطاب از این کلمه در لغت است  
بهر روز در لغت است  
بسیار در لغت است  
بسیار در لغت است  
بسیار در لغت است  
بسیار در لغت است  
بسیار در لغت است

از منخوب و نظیر این در زبان فارسی  
مستطاب از این کلمه در لغت است  
بهر روز در لغت است  
بسیار در لغت است  
بسیار در لغت است  
بسیار در لغت است  
بسیار در لغت است  
بسیار در لغت است

سکون قدم  
مغنی از غیث  
زود کار از  
زود کار از  
مغنی از غیث  
سکون قدم

مقارن	دُلو	نزد	اوب	تقارب	مقاربه	مقاربه	صلوات	کربت
نزدیک	شدت	غمره	اشدد	درشتی	غمره	جمع	تعصب	شدید
اشد	درشت	لینت	ملاکت	ملائی	رفیق	رفیق	لین	لمین
ملاکت	صدر	هبوط	طریان	ورود	زودل	حلول	صادر	طاری
بابط	وارد	نازل	صعود	عروج	اشاعه	ترقی	ارتقا	نشوونما
برشت	بسیج	بسیج	دسیم	بشکل	بروضع	سین	حسینه	رعنا
بهرت	جمیل	وحیه	صبیح	نیکو	خوبرو	حسن	جمال	خوبی
خوبروی	رعنائی	وجات	صبا	شاهد	محبوب	ضمیم	دلبر	دلربا
دلآرام	نگار	بت	تازنین	موش	قروش	مپاره	ماهر	جانان
شکریه	شیفته	بوسه	واله	بیباک	نقون	مجنون	شیدا	شقیقه

مغنی از غیث  
سکون قدم  
زود کار از  
زود کار از  
مغنی از غیث  
سکون قدم  
زود کار از  
زود کار از  
مغنی از غیث  
سکون قدم

از غیثی و  
لعلق برهان  
شقیقه  
زود کار از  
زود کار از  
مغنی از غیث  
سکون قدم  
زود کار از  
زود کار از  
مغنی از غیث  
سکون قدم



اول زانی وضع  
 شد در وضع  
 بلند تری آن کند  
 از غرور و کبر  
 از طرافت بود  
 علم و نور و عقبتین  
 و شاد بود در این  
 تا کبر و کشتی اقام  
 علم سنن تفریح  
 پیم کردن و  
 بیگانه است

نوت	عجب	اعجاب	ترفع	عموت	منی	اختار	متکبر	متکبر
غور	مترفع	بخش	تفحص	تفتیش	تلاش	جمع	مغزور	متکبر
مفقود	فقدان	و جدان	ادراک	درک	نیست	یاقت	و اجد	و اجد
گم	پانا					پایه والا		
مدرك	یابنده	انحراف	عدل	بناوت	بغی	سرکشی	تمردی	منصرف
	نافرمانی					نافرمان		
خیره	شموس	سترد	مرید	عامی	باعی	کسر	ندرت	ندم
	پشیمان					پشیمان		
ندیم	نام	ندان	اوح	سهاست	تلف	حیف	هیهات	فسوس
پشیمان			انسوس					
وای	درینج	واویلا	کاش	تقام	تلانی	مکافات	مجازا	قصاص
				بدل				
قود	عوض	معاوضه	مدارک	کیفر	آجر	ثواب	ثبوت	پادش
جرا	لاابد	اهم	ناگزیر	ظن	زعم	احتمال	شک	وهم
	ضرور			گمان				
رب	قبه	خدا	حمل	ادعان	جرم	اعتقاد	ایقان	یقین
				یقین				

بیگانه است  
 علم سنن تفریح  
 از کشت و طرافت  
 و صبر  
 علم سنن تفریح  
 از کشت و طرافت  
 و صبر

علم سنن تفریح  
 از کشت و طرافت  
 و صبر  
 علم سنن تفریح  
 از کشت و طرافت  
 و صبر  
 علم سنن تفریح  
 از کشت و طرافت  
 و صبر

علم سنن تفریح  
 از کشت و طرافت  
 و صبر



آدم	مرب	نرس	خنک	جرمه	جرده	زوده	لورس	پیران
گهوا	شتر	جمل	بعیر	ایل	بنجی	سار	نیاق	قهار
اونک	زمام	نظام	لجام	لکام	تازیانه	چابک	خرزن	مقرعه
سوط	سیاط	گوسپند	شاة	غنم	کبش	میش	بز	معز
ضان	تیش	بره	بزغاله	گاؤ	ثور	بقرة	گاوش	جاموس
آهو	عزال	بلی	ظبا	خر	حصار	حمیر	دازوشت	جمع
امان	ماده خرا	زان	شاخ	سول	سَمع	نفرس	دو	دو
گدھی	سینگ			دزنده				
ضغیم	دوناب	سلع	اسد	تینغم	بیسم	ضغام	حیدر	غضنفر
لیث	عجاس	نلس	فرا	مسوره	حارت	هزبر	شیر	خرس
دب	گرگ	سید	ویب	ویاب	پلنگ	یوز	فمد	نمر

کلیه چیزهای مذکور در این کتاب  
 و سایر کتابها که در این باب  
 مذکور است از آنست که در این  
 کتاب مذکور است از آنست که  
 در این کتاب مذکور است از آنست  
 که در این کتاب مذکور است از آنست

از آنست که در این کتاب  
 مذکور است از آنست که در این  
 کتاب مذکور است از آنست که  
 در این کتاب مذکور است از آنست  
 که در این کتاب مذکور است از آنست  
 که در این کتاب مذکور است از آنست

۳۳  
 از آنست که در این کتاب  
 مذکور است از آنست که در این  
 کتاب مذکور است از آنست که  
 در این کتاب مذکور است از آنست  
 که در این کتاب مذکور است از آنست  
 که در این کتاب مذکور است از آنست

از آنست که در این کتاب  
 مذکور است از آنست که در این  
 کتاب مذکور است از آنست که  
 در این کتاب مذکور است از آنست  
 که در این کتاب مذکور است از آنست  
 که در این کتاب مذکور است از آنست

کتاب الفهرست فی طب  
 فصل اول  
 در بیان اقسام  
 طب  
 فصل دوم  
 در بیان اقسام  
 دوائی  
 فصل سوم  
 در بیان اقسام  
 کیمیائی

در بیان اقسام  
 طب  
 در بیان اقسام  
 دوائی  
 در بیان اقسام  
 کیمیائی  
 در بیان اقسام  
 جراحی  
 در بیان اقسام  
 طب  
 در بیان اقسام  
 دوائی  
 در بیان اقسام  
 کیمیائی  
 در بیان اقسام  
 جراحی

کلب	سگ	گراز	خوک	خزیر	قرد	میمون	بوزینه	لوزنه
سگ	سگ	گراز	خوک	خزیر	قرد	میمون	بوزینه	لوزنه
کلاب	کلاب	عقرب	کرشم	خیطل	هره	سنو	گرچه	کلاب
جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع	جمع
آفتاب	آفتاب	آفتاب	آفتاب	آفتاب	آفتاب	آفتاب	آفتاب	آفتاب
کفتار	کفتار	کفتار	کفتار	کفتار	کفتار	کفتار	کفتار	کفتار
کفتار	کفتار	کفتار	کفتار	کفتار	کفتار	کفتار	کفتار	کفتار
مورچه	مورچه	مورچه	مورچه	مورچه	مورچه	مورچه	مورچه	مورچه
مورچه	مورچه	مورچه	مورچه	مورچه	مورچه	مورچه	مورچه	مورچه
مخل	مخل	مخل	مخل	مخل	مخل	مخل	مخل	مخل
مخل	مخل	مخل	مخل	مخل	مخل	مخل	مخل	مخل
بچه	بچه	بچه	بچه	بچه	بچه	بچه	بچه	بچه
بچه	بچه	بچه	بچه	بچه	بچه	بچه	بچه	بچه
منقار	منقار	منقار	منقار	منقار	منقار	منقار	منقار	منقار
منقار	منقار	منقار	منقار	منقار	منقار	منقار	منقار	منقار
سوسار	سوسار	سوسار	سوسار	سوسار	سوسار	سوسار	سوسار	سوسار
سوسار	سوسار	سوسار	سوسار	سوسار	سوسار	سوسار	سوسار	سوسار
بوت	بوت	بوت	بوت	بوت	بوت	بوت	بوت	بوت
بوت	بوت	بوت	بوت	بوت	بوت	بوت	بوت	بوت

در بیان اقسام  
 طب  
 در بیان اقسام  
 دوائی  
 در بیان اقسام  
 کیمیائی  
 در بیان اقسام  
 جراحی

و دو طایف اولی که است  
 و دو طایف اولی که است  
 و دو طایف اولی که است  
 و دو طایف اولی که است  
 و دو طایف اولی که است

و طو اطا	پستو	پتوک	خفا	دوباب	مگس	خرگس	سهر	انسان
ابلیس				کمی		بگی	بھول	
ذہول	ذہولت	فراموش	فراموشی	ذکر	تذکر	ضمیط	حفظ	کلک
خاصه	اقلام	مداد	مراپ	روشن	زکاب	قرطاس	کارو	کرکک
	مجموع	سپاہی			کانف	یجرمی		
سکین	تلمیذ	مستعلم	معلم	مدیر	اخوان	اخوان	معلم	مدرسه
	شاگرد	اوستاد			اوستاد			
صرصر	سموم	حردر	صبح	صبا	نسیم	شرط	بارو	مروضه
	هوا گرم		هوا			پنکیما		
بادکش	مرواح	بادبیز	بازن	نقین	عقوبت	گندگ	تقین	مسطر
				بدبو			نوشبو	
طیب	سبیم	شمامه	طاب	حکمت	شقی	مدبر	شوربت	اشقی
				بدبخت			جمع	
سعد	مسعود	محمود	خجسته	میمون	بهایون	ارجمند	فرخ	فرخند
نیک نیت			بارک					
ناز شیره	شوخ	گستاخ	ناکس	نافجا	ماہنجا	حرمی	جدیر	حقیق
لیارب			نالایق		لایق			
احق	استحق	مسلم	جستو	فرخوا	فرجام	نزلوا	دخورد	دخورد

و دو طایف اولی که است  
 و دو طایف اولی که است  
 و دو طایف اولی که است  
 و دو طایف اولی که است  
 و دو طایف اولی که است  
 و دو طایف اولی که است  
 و دو طایف اولی که است  
 و دو طایف اولی که است  
 و دو طایف اولی که است  
 و دو طایف اولی که است  
 و دو طایف اولی که است  
 و دو طایف اولی که است

از کتب قدیم  
 و دستاوردهای  
 فقیران است

بسیار از این کلمات  
 در لغت آمده است  
 و بعضی از این کلمات  
 در لغت آمده است  
 و بعضی از این کلمات  
 در لغت آمده است

تربیب	تحمین	خرده	طوبی	بشره	بشارت	توید	شایگان	ینبئی
	آفرین					خوشخبری		لائیق
درست	جواز	ابهت	مهج	لیت	تننا	شایان	تجدد	مرحبا
			جائز		آزاد			
متافرد	تفر	نفرین	کره	کرهت	رواد	سوغ	حلال	مجوز
		نفرت		مکره				
رسل	ارسال	تبلیغ	ابلاغ	آگهی	استبانه	وقفیت	اعلام	اطلاع
	بیمنا		پهونجانا					نبرداری
تودع	ودع	اجازات	استرضاء	رضا	پدیرا	اقبال	اجابت	مرسول
		رضت		خوشنودی			قبول کرنا	
سمع	اصفا	منجم	امنان	منت	پدروڈ	دستور	ارتقا	ترخیص
	شنا	جمع		احسان				
استفسا	رویت	نظرات	ملاحظه	مطالعه	مشاهده	معاننه	استماع	سمت
	بوجھنا					دیھنا		
اقتنا	اعتبار	اعتماد	باعث	اصرار	استبداد	مشغله	استغال	پریش
	کسب کرنا	بھروسا			بجھینونا		شغل کرنا	
معروضه	گزارش	اتماس	فریضہ	ظننت	ہتان	افرا	اتساب	الکتاب
		عرض				تہمت		
استقبال	اقبال	استقدام	اقدام	سبقت	سند	الفا	کافی	کفایت
				پیش قدمی				بس

بسیار از این کلمات  
 در لغت آمده است  
 و بعضی از این کلمات  
 در لغت آمده است  
 و بعضی از این کلمات  
 در لغت آمده است  
 و بعضی از این کلمات  
 در لغت آمده است  
 و بعضی از این کلمات  
 در لغت آمده است  
 و بعضی از این کلمات  
 در لغت آمده است

از فرهنگ  
 جمع  
 و بعضی از این کلمات  
 در لغت آمده است







سَلَامَتِ بِلَانِ دَلِيلِ نَكِيسَتِ ۱۱  
 اَز دِهَرِ نَالِ بَرِيدِ ۱۲  
 سَلَامَتِ بِلَانِ دَلِيلِ نَكِيسَتِ ۱۳  
 اَز دِهَرِ نَالِ بَرِيدِ ۱۴  
 سَلَامَتِ بِلَانِ دَلِيلِ نَكِيسَتِ ۱۵  
 اَز دِهَرِ نَالِ بَرِيدِ ۱۶

خزبات	میکده	خمکده	خمنخانه	میںخانه	آوند	طرف	وٹا	طرف
شراجه	کاسه	بساغر	ایاغ	جام	سایین	کیف	خمار	سکر
مستی	اسکار	خمخور	مدوش	سزوش	شہار	بدست	لہو	لعب
ملاہت	بازمی	بازیچہ	ملاہت	ملاہت	شاطر	زودخیز	چست	چابک
تند	تیز	کند	مضحل	کابل	کلیل	فاتر	وارت	پرموده
افزودہ	فسرودہ	صین	آوان	زمان	آن	ایمان	آوان	اعت
لحظہ	لمحہ	قجر	سحر	پگاہ	صبح	غدو	باداؤ	مسا
مغرب	شبانگاہ	روح	بارہ	اصال	شب	لیل	لیالی	روز
موم	نہار	ایام	ماہ	شہر	شہور	سیال	سن	سنہ
عام	جول	نین	سنو	بیت	بیت	بیت	بیت	بیت

سَلَامَتِ بِلَانِ دَلِيلِ نَكِيسَتِ ۱۱  
 اَز دِهَرِ نَالِ بَرِيدِ ۱۲  
 سَلَامَتِ بِلَانِ دَلِيلِ نَكِيسَتِ ۱۳  
 اَز دِهَرِ نَالِ بَرِيدِ ۱۴  
 سَلَامَتِ بِلَانِ دَلِيلِ نَكِيسَتِ ۱۵  
 اَز دِهَرِ نَالِ بَرِيدِ ۱۶  
 سَلَامَتِ بِلَانِ دَلِيلِ نَكِيسَتِ ۱۷  
 اَز دِهَرِ نَالِ بَرِيدِ ۱۸  
 سَلَامَتِ بِلَانِ دَلِيلِ نَكِيسَتِ ۱۹  
 اَز دِهَرِ نَالِ بَرِيدِ ۲۰  
 سَلَامَتِ بِلَانِ دَلِيلِ نَكِيسَتِ ۲۱  
 اَز دِهَرِ نَالِ بَرِيدِ ۲۲  
 سَلَامَتِ بِلَانِ دَلِيلِ نَكِيسَتِ ۲۳  
 اَز دِهَرِ نَالِ بَرِيدِ ۲۴  
 سَلَامَتِ بِلَانِ دَلِيلِ نَكِيسَتِ ۲۵  
 اَز دِهَرِ نَالِ بَرِيدِ ۲۶  
 سَلَامَتِ بِلَانِ دَلِيلِ نَكِيسَتِ ۲۷  
 اَز دِهَرِ نَالِ بَرِيدِ ۲۸  
 سَلَامَتِ بِلَانِ دَلِيلِ نَكِيسَتِ ۲۹  
 اَز دِهَرِ نَالِ بَرِيدِ ۳۰

سَلَامَتِ بِلَانِ دَلِيلِ نَكِيسَتِ ۳۱  
 اَز دِهَرِ نَالِ بَرِيدِ ۳۲  
 سَلَامَتِ بِلَانِ دَلِيلِ نَكِيسَتِ ۳۳  
 اَز دِهَرِ نَالِ بَرِيدِ ۳۴  
 سَلَامَتِ بِلَانِ دَلِيلِ نَكِيسَتِ ۳۵  
 اَز دِهَرِ نَالِ بَرِيدِ ۳۶  
 سَلَامَتِ بِلَانِ دَلِيلِ نَكِيسَتِ ۳۷  
 اَز دِهَرِ نَالِ بَرِيدِ ۳۸  
 سَلَامَتِ بِلَانِ دَلِيلِ نَكِيسَتِ ۳۹  
 اَز دِهَرِ نَالِ بَرِيدِ ۴۰

عربی و فارسی لغت

معبود	مسجد عبادتگاه	المعبد مسجد	الاقص بیت المقدس	المقدس مسجد شام	قبلة	مکه معظمه	ناظرین کعبه
نوح	شطرکه	سمت	جهت	جانب طرف	سجاده	مصلی جاندار	مساجد جمع
اضلاع	حوالی	اکنان	جهات	جوانب اطراف	ضلع	سوی	ناحیه
بنابرین	بنائیر اسواسطه	بهر	جهت	برای واسطه	فنا	گرداگرد	نواحی
نور	نعم	آرمی	بلی	لما هان	چراکه کسواسطه	زیرا که	بنابرین
ماوا	ملجا	عیاض	ملاوا	معاذ پناه	لیس	لا	لے
میمنت	یمن	یمن	متنوع	متلون	گونگون	توقان رنکارنگ	عود
باکیگر	باهم آپسین	وجه	رہگذر	علت	باعث	جهت	سیاق سبب
گرد	بدر	خارج	بیرون باہر	اندرون	درون اندرون	جانبدار	نیماہین طرفین
سمر	نقل	حکایت	داستان	فسانہ	افسانہ کہان	اطراف	پیروان حوالی

و زبان طوفان  
بر زمین کعبه بود  
و معمور از آن نام  
شد که هر جهت  
از زیارت ملک  
آباد است از آن  
و هر موی آن  
طرح شکست  
بافتخار سکون  
تمامی یافته  
و این است  
و طرف و جهت  
دینیه و پادشاهی  
اول بعینه  
و این است  
خانه و زمین  
کعبه

اللغات  
عیناً باشند  
و کتاده

سلسله آیدون  
 بانفسه مشتق کنون  
 و اما کسب و کسب و کسب  
 و کسب و کسب و کسب  
 و کسب و کسب و کسب  
 و کسب و کسب و کسب  
 و کسب و کسب و کسب  
 و کسب و کسب و کسب  
 و کسب و کسب و کسب  
 و کسب و کسب و کسب  
 و کسب و کسب و کسب  
 و کسب و کسب و کسب  
 و کسب و کسب و کسب

اسماژ جمع	اننون آب	کنون	ایذن	حالا	الحال	فی الحال	فی الفور	بالفعل
اصلا هراز	هرچیزه	کفیل ضامن	مشکفل	ضمین	رعیم بهر او	پیر بهر او	آمود	مشعول
مملو	لبز	لباب	مالال	ممتلی	آکین	تقی خال	خلو	آمراه ساقه
مع	میمت	صعبت	صحابت	مصوب	حسب مصائب	مجرد تمنا	جریده	فریده
مشغول	جراید	فراید	مارب	مرام	مطلب	مقصود	مراد	مرات جمع
نارب	مطاب	مقاصد	مشتمل ملینه والا	شامل داخل شوند	منبج	منبج در گیرنده	مغشوع در گیرنده	متضمن در گیرنده
مشعر نبرینوالا	مخبر	بدیع نادر	غریب	نقر	عجیب	شگفت	ذرت	شرف
طرف	شاذ	بدائع جمع	غراب	عجائب	شذو =	عدم سه مانند	بنی نظیر	بیشال
غریب نادر	نایاب	بیخون	بیگون	بی شبهه	بنی بنی نمو	بنی نمو بانمند	هنک بانمند	هچو
مثال	مثال	ماثل	متماثل	آسا	سان	بسان	مانا	چون

لسه دس پنج      دال مولدین      نیز معلوم است      مع تبارک      دانشیدرال معاد      مانند دین و نظیر      از لطف      شرح لطافت      مع شتابت      فصح اول فثابت      وحرف چهارم

دس له	دیس	دیش	دندک	نظیر	نحو	فصیح	مشابه	مشابه
مانند	مشابه	تشییه	وارث	یاب	ماده	بارہ	تواتر	متواتر
توالی	متوالی	کرات	مرات	دفعات	موالات	پیامتی	توالی	متوالی
دائم	دوام	دوام	استدام	لازال	تایید	تخلید	خلود	لم یزل
مغذ	مؤید	مستمر	ہموار	پیوستہ	بارہا	جاوید	سرمد	ابدی
استمرار	ثبوت	مدابو	اجبار	اکراه	مکره	زجر	توبیح	سزیش
ملاست	تعفیف	تجویش	نفعال	خجلت	خجالت	شرسک	تسوسه	خدلان
حیات	غیرت	ماہوس	خضرہ	منغل	خجل	شرسک	شرسک	خذل
خضیرہ	محکم	مستحکم	مہرم	تویم	موصول	موتیق	مستوثق	وثیق
مستقل	مستقید	کین	متین	حصین	حصینہ	سدید	راسخ	والمق

بمانند از بار اول و دوم  
معنی مانند اول و دوم  
دو گنہ نسبت میان سولہ  
تقسیم دار و جانور و اول  
مع نسبت و اول  
عینہ و اول و اول  
و میان و لطافت و اول  
مع نسبت و اول  
دانشیدرون ہر  
دری از کردن و اول  
درست نمودن و اول  
کردن و اول  
دو سکون و اول  
مع نسبت و اول  
نیم و اول و اول

دندان و اول  
و نیم و اول  
نور و اول  
مخاطب و اول  
فانی و اول  
و اول و اول  
و اول و اول  
و اول و اول  
و اول و اول  
و اول و اول  
و اول و اول



عربی لغت کے الفاظ کی تہذیب و ترقی کے لئے لکھی گئی ہے۔

مس	نخاش	امہین	صدید	فولاد	پولاد	ارزیر	صدا	زیرق
تانبہ	لوہا	لونا	آگینہ	شیراز	شیراز	کھیل	پارہ	
سیماب	زیجاج	شیشہ	شیراز	شیراز	کھیل	معیار	قلب	
ستونہ	غش	منسوق	ناسرہ	ستہ	کھڑ	سبزہ	عیار	
حل	توتیا	بجا	لوزہ	نماکہ	گریہ	ازرق	اشکارہ	شکر
دمعہ	ضحاک	تبسم	خندہ	عظسہ	شاہد	تف	خیر	بزاق
لیق	لعابثہ	کینج	مخاط	بسم	بسم	جرم	جسد	جستہ
بدان	بشخص	وجود	قالب	اندام	کالبہ	طلل	اجرام	اجرام
اجساد	ابدان	اندام	پیکر	ہریت	فلکت	عکس	تسال	تسا
وجہ	پہرہ	رخ	رو	شکل	وچوہ	فاست	بالا	راس
فوق	مرفق	روس	مفارق	ولغ	مغ	مغ	کھیل	کاسہ

یہ کتاب عربی لغت کے الفاظ کی تہذیب و ترقی کے لئے لکھی گئی ہے۔

عشق از زبان بران مستنون ۱۱ لغز اول از لغز غلامان و کونز از نام و نون بران کلام کلام کلام

کلاجه	مغز	نعلاله	کامل	زلف	گیو	موی	مغز	کاپچک
مجزه						بال		
جبه	جبین	فرق	ضفا	ضفیره	جعد	مغزول	مغزوله	نغور
	پیشان	مانک	جمع		چو			
عین	مرگان	جفن	مره	حاجب	ابرو	چکاد	یها	ناصیه
آنگه	جمع		نیک		پهون			
بنیانی	بیش	بصر	بصارت	حدقه	چشم	مرومک	دیده	چشم
			جوت		چشم	تپل		
گوش	بناگوش	گوش	آذن	منخر	پیره	بینی	خیشوم	انف
زیره	لوکان کی		کان	سوزن ناک	نکیرا			ناک
دهن	شفقت	لب	خواره	خد	عارض	صاخ	سماخ	شخمه
مونه		هونظه			گال	سوزان کان		
اسنان	شعرش	فرس	سن	دندان	افوازه	فوه	فم	دبان
جمع			دانت		جمع			
خناک	ملازه	السنة	مستقل	زبان	لسان	زبان	نغور	ضراس
تالو	پرجیب	جمع				جیب	جمع	جمع
نامی	گلو	خجره	حلقوم	حلق	چانه	فک	کام	تارک
				گلا		جزا		
دمن	ودجان	وداج	ورید	رقبات	اخاق	آفا	رقبه	عنق
طدی			خاهرگ		جمع			گردن

عشق از زبان بران مستنون ۱۱ لغز اول از لغز غلامان و کونز از نام و نون بران کلام کلام کلام

عشق از زبان بران مستنون ۱۱ لغز اول از لغز غلامان و کونز از نام و نون بران کلام کلام کلام







سلسله لغات  
 لغات عربی و فارسی  
 لغات ترکی و کردی  
 لغات بلوچ و پشتو  
 لغات سندھی و گجراتی  
 لغات دری و ازبکی  
 لغات تاجیکی و ازبکی  
 لغات روسی و چک  
 لغات آلمانی و فرانسوی  
 لغات ایتالیایی و اسپانیایی  
 لغات پرتغالی و انگلیسی  
 لغات هندی و چینی  
 لغات ژاپنی و کره‌ای  
 لغات روسی و روسی

آخ	برادر	شقیق	اخوة	اخوان	أخت	خواهر	همشیره	اخوات
بھائی			جمع	جمع	بھن			جمع
جد	آبوالآب	اجداد	جدہ	أم الأب	جدات	جد	آبوالآم	جدہ
دادا		جمع	دادی		جمع	نانا		نانی
أم الأم	زوج	شوهر	شوی	ازواج	زوجه	الہخانہ	عمرہ	منکوہ
	خاوند			جمع	جورو			
حلیلہ	چرس	زوجات	جلال	انباغ	دسنی	ضرہ	ابن	پسر
		جمع		سوت			پیشا	
فرزند	پور	ولد	انبا	بنین	بنت	صبیہ	دخت	دختر
			جمع		بیتی			
بنات	صبیات	فرزادہ	نبیرہ	نبیئہ	سبطہ	طفل	کودک	رضیع
جمع		پوتا		نواسا		لڑکا		
صبی	سلیل	غلام	شیرخوا	طفال	صبیان	محمد	گھورا	ظہر
				جمع		جھولا		آتا
موضع	دایہ	حاملہ	جلی	بارورہ	کاملہ	شیتہ	عقیم	عاقبت
		پیش والی			بچہ والی	زن شوہر	باغھ	
بارہ	بکرہ	خسر	صہرہ	صہرا	خوشدا	خوشی	خسر کورہ	برادر
انبیای		سسر		جمع	ساس		سال	
خازنہ	ہنر	میزنہ	داماد	خال	عم	اعمام	عمہ	عمات
سالی	سراھو	بھنوی	جوانی	مامون	بچا	جمع	بھوی	جمع

سلسله لغات  
 لغات عربی و فارسی  
 لغات ترکی و کردی  
 لغات بلوچ و پشتو  
 لغات سندھی و گجراتی  
 لغات دری و ازبکی  
 لغات تاجیکی و ازبکی  
 لغات روسی و چک  
 لغات آلمانی و فرانسوی  
 لغات ایتالیایی و اسپانیایی  
 لغات پرتغالی و انگلیسی  
 لغات ہندی و چینی  
 لغات ژاپنی و کره‌ای  
 لغات روسی و روسی

سلسله لغات  
 لغات عربی و فارسی  
 لغات ترکی و کردی  
 لغات بلوچ و پشتو  
 لغات سندھی و گجراتی  
 لغات دری و ازبکی  
 لغات تاجیکی و ازبکی  
 لغات روسی و چک  
 لغات آلمانی و فرانسوی  
 لغات ایتالیایی و اسپانیایی  
 لغات پرتغالی و انگلیسی  
 لغات ہندی و چینی  
 لغات ژاپنی و کره‌ای  
 لغات روسی و روسی



درد در شکم به منی گریخته از طعم <sup>پیتا</sup> برشته شده <sup>پیتا</sup> پخته شده <sup>پیتا</sup> پخته شده <sup>پیتا</sup> پخته شده <sup>پیتا</sup> پخته شده <sup>پیتا</sup> پخته شده <sup>پیتا</sup> پخته شده <sup>پیتا</sup> پخته شده

خوام	فص	نگین	فصوت	جمع	عزث	گرنگی	جوعان	خرنان
جمع	بگ	جمع	بج	بجوک	بجوک	بجوک	بجوک	بجوک
گرسته	شبعان	سیر	عطش	ظما	تشنگی	عطشان	ستعطر	عقیل
پرشم			پیس			پیا		
تشنه	ذائبان	ریان	طعام	طعم	خوبش	ماکول	ماکولات	اکل
		سیراب	کانا			جمع	جمع	کانا
تناول	شرب	مشروب	مشروب	بلع	انبلاج	جرما	تره	طرب
پیان	پزان	پزان	جمع	بگنا		کجور		پنکجور
آینه	نفران	عسل	نگین	ذائقه	طعم	ماهن	ترش	حلوه
آمد	شده			مزه		کھا		میٹھا
عذب	نوشتین	شیرین	تفه	زفت	زفت	ملح	شور	نگین
	پھیکا			سیٹھا	کنیلا	کھا		
تلخ	مره	سرخ	احمر	حمراء	حمراء	سیاہ	اسود	سودا
کڑوا	لال			جمع		کالا		
سودا	سفید	ابيض	بیضاء	بیض	زرود	اصفر	صفراء	صفراء
جمع	ادجلا			جمع	پسیلا		جمع	جمع
کیود	ازرق	زرقا	زرق	سبز	اخضر	خضراء	خضراء	اخضر
نیلا	جمع			هرا		جمع	جمع	بھورا
عجرا	عجری	گندوم	اسمر	اسمر	سمر	جدری	چیچک	سرخچہ
جمع	جمع	سالادا			جمع	سیتلا		گوبری

بیشتر از طعم پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده  
پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده  
پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده  
پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده  
پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده

در صورت که پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده  
پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده  
پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده  
پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده پخته شده

در تمام کتب  
 که در این دست نوشته  
 باقی مانده است  
 جمع اول در این  
 و باقی ماند  
 در تمام کتب  
 که در این دست نوشته  
 باقی مانده است

حصه	لبیس	حناس	عزادیل	اهرن	اهرن	شیاطین	عقربت	غول
غیلان	صنم	وشن	هنام	اوشان	دیر	گورشت	کنیسه	کلیسا
بتخانه	بتگره	ناوس	صومعه	وشی	هنود	شمن	مجتبی	مخ
گبر	کفر	کفران	کافر	کفار	کفره	نگون	ننگون	ناکس
منکوس	معاوس	مناس	کسین	کرت	کج	ضمیم	راست	مستقیم
سی	زاویه	عوبت	کنج	گوشه	پیغوله	رد	ولس	مسترد
بازپس	اشترجای	اشترداد	مشافه	محادی	مواجهه	مقابل	ردا	برود
طیلان	گیلم	کسا	عباء	نظا	منطقه	فوطه	دژ	حصن
حصار	سولخ	رخنه	روزن	نقب	ثقبه	عمیق	ژرف	عمق
اشعاق	زیمه	خمره	صید	خجیره	صیاد	صیگر	قلاب	قلابه

در تمام کتب  
 که در این دست نوشته  
 باقی مانده است  
 در تمام کتب  
 که در این دست نوشته  
 باقی مانده است  
 در تمام کتب  
 که در این دست نوشته  
 باقی مانده است  
 در تمام کتب  
 که در این دست نوشته  
 باقی مانده است

در تمام کتب  
 که در این دست نوشته  
 باقی مانده است



لسان العجمی  
 الفارسی  
 عربی  
 ترکی  
 هندی  
 روسی  
 مغربی  
 شرقی  
 اسیا  
 اروپا  
 افریقا  
 آسیا  
 اسیا  
 اسیا

تایلند	ایرج	شیرازه	استیا	رها	مطمئن	طاہون	آروع	جشنات
جمع	روی		چکی				دکار	
تفیات	چشمای	آبا	محمد	پیمان	عمد	عزت	کاج	کار
کوری نگاه	انکار			استدار			ترچھا	
احول	آحد	واحد	فرد	مفروضه	ادبار	مدبری	استفادہ	استماع
	یک				بدعتی		فائدہ لینا	
انباز	سیرم	انتخاب	استباط	انتما	ادلہ	منتخاب	بازگ	خیار
شریک	چنا			نسبت پانا			کھیوا	
بدرود	مسیل	پتک	فطیس	مطرقة	پینہ	قطر	پینہ دانہ	قطر
ٹھری	کھن				رونی		بغلا	
یوزن	معدت	ترہ	بقلمہ	تقولات	تجارت	تیمار	درمان	چارہ
عذر	بھاجی			جمع	جمع	علاج		
خبرات	دوغ	ژرد	رزق	جارسا	مکنسہ	مکان	چاپلوی	لابہ
دہی	جوار			بھارڈ			خوشامد	
تلق	تصنع	بیچلا	مستراح	مبرز	حفت	تالار	خبر	نان
	پانچانہ				مندوا		رونی	
برنج	مانخور	ادام	خارش	برسن	خمیازہ	تمطی	خواب	نوم
خشکا	سالن		کھل		انگلی		نیند	
وسن	خالون	بالوڈ	خرارج	بلج	درویزہ	درویزہ	وارسیل	سرا
	ولنی		مصول		گدلی		مسافر خانہ	

لسان العجمی  
 الفارسی  
 عربی  
 ترکی  
 ہندی  
 روسی  
 مغربی  
 شرقی  
 اسیا  
 اروپا  
 افریقا  
 آسیا  
 اسیا

دیوانه با کس  
 کجا از آن ابرو  
 در زبان  
 علی خانی  
 میانی  
 مودت  
 در زبان  
 مودت  
 علی خانی  
 دیوانه با کس  
 کجا از آن ابرو  
 در زبان  
 علی خانی  
 میانی  
 مودت  
 در زبان  
 مودت  
 علی خانی  
 دیوانه با کس  
 کجا از آن ابرو  
 در زبان  
 علی خانی  
 میانی  
 مودت  
 در زبان  
 مودت  
 علی خانی

دوست	منجمل	دوک	منزل	دو کد	زو	ذی	المو	خداوند
طلق		سکلا		چرخه	صاحب			
خواجه	آغا	آقا	عزیز	سمن	گورد	کبریت	زبده	نقاوه
			کمی		گنجر		خلاصه	
مساله	زاج	زاک	سند	سپیک	سرنج	سرس	سبوس	سخاله
	پشگری		پتوری		گوبز		بھوسا	
سیر	رؤم	قوم	سقف	سطح	سند	رکن	عماد	عمود
کهن			بجست		کم			
ارکان	سوزن	ابره	خیاط	سیمسم	کچو	طعمه	لقمه	عرق
جمع	سولی			تل		نوال		یسنا
خوی	عاطل	معطل	عذر	حیلہ	عریان	عاری	عور	معرآ
	بیکار		مانه		ننگا			
برهنه	کج	عوات	عقد	عقد	عیال	علائق	غوبال	پرویرین
		جمع	گره		زن و فرزند		چهلنی	
فازده	شاپ	فواق	کاهک	فرار	گریز	گریز	مهر باغ	مخط
جان		پهکی		بجانا				کال
شکال	شکال	قدید	نقل	کاوخ	نبله	کفشو	کفشک	اسکاف
		کباب		دھیلہ		بھار		
کوشان	وزغاد	کیسه	صرہ	همیان	کناس	خاکرو	کجات	کرنگ
کڑھانی		میتلی		متر			آنس	

دیوانه با کس  
 کجا از آن ابرو  
 در زبان  
 علی خانی  
 میانی  
 مودت  
 در زبان  
 مودت  
 علی خانی  
 دیوانه با کس  
 کجا از آن ابرو  
 در زبان  
 علی خانی  
 میانی  
 مودت  
 در زبان  
 مودت  
 علی خانی  
 دیوانه با کس  
 کجا از آن ابرو  
 در زبان  
 علی خانی  
 میانی  
 مودت  
 در زبان  
 مودت  
 علی خانی

دیوانه با کس  
 کجا از آن ابرو  
 در زبان  
 علی خانی  
 میانی  
 مودت  
 در زبان  
 مودت  
 علی خانی

کنگ گونگا  
 گام  
 پارچه  
 صرف  
 همیزه  
 مورد  
 ریح  
 زفاذ  
 وآنی  
 یاوه

کنگ	گونگا	انگرس	لال	کر	اصم	گلگون	مزله	لون	صنغ
گام	الوان	لوطی	منعلم	نگ	اصح	عوج	عوجا	شغل	لخت
پارچه	قواره	قطعه	قطعات	مترکب	مترکم	دخل	مدخل	مدخل	مدخل
صرف	خرج	نفقة	مونت	مصرف	مخرج	مخارج	مصاخر	مخمس	مخمس
همیزه	مزقه	مغز	مغز	مغز	مغز	مغز	مغز	مغز	مغز
مورد	مهرب	مواو	مهابط	توود	حمص	نداف	حلان	نیام	نیام
ریح	ناود	میزاب	سخت	سخت	سخت	سخت	سخت	سخت	سخت
زفاذ	نفوذ	خاشاک	کناسه	پشیر	پل	پول	فلس	فلوس	فلوس
آنی	ونی	سرخ	چرک	دس	یوسیه	وطیفه	کفان	وظائف	وظائف
یاوه	هرزه	یورش	چاش	سوس	اساس	بنیان	آلات	ادوات	ادوات

کنگ گونگا  
 گام  
 پارچه  
 صرف  
 همیزه  
 مورد  
 ریح  
 زفاذ  
 وآنی  
 یاوه







معنی اشیاء با حروف مختلفه در این کتاب  
 و معنی اشیاء با حروف مختلفه در این کتاب  
 و معنی اشیاء با حروف مختلفه در این کتاب

علیق	مستقیم	مساوات	موازات	مجاذات	مقاوات	موازات	مطیع
غلام آزاد	برابری	مساوات	موازات	مجاذات	مقاوات	موازات	مطیع
مطیع	مطیع	معاصر	معهضه	مولد	منشاء	موجه	موجه
جمع	همزمانه	جای پیش	جای پیش	زنگ	موج	موج	موج
نزال	نفت	عقوبت	عقاب	ویل	وبال	مجال	مفینت
غذاب	رسوایی	رسوایی	رسوایی	رسوایی	رسوایی	رسوایی	رسوایی
نضوح	ورم	آماس	عزت	وقار	وقع	وكان	اکاوت
سوی	سوی	سوی	سوی	سوی	سوی	سوی	سوی
همیدون	لیقت	لیقت	لیقت	لیقت	لیقت	لیقت	لیقت
بیداری	بیداری	بیداری	بیداری	بیداری	بیداری	بیداری	بیداری
رفع	نصب	کسره	جر	خفص	وقف	جرم	مضموم
زیر	زیر	زیر	زیر	زیر	زیر	زیر	زیر
منسوخ	منسوخ	مکسور	مجرور	مخفوض	موقوف	مجرور	ساکن
نهی زدیاریا	نهی زدیاریا	نهی زدیاریا	نهی زدیاریا	نهی زدیاریا	نهی زدیاریا	نهی زدیاریا	نهی زدیاریا
مردود	جمله	سائر	کل	کلی	همگی	همگی	همگی
نهی زدیاریا	تمام	تمام	تمام	تمام	تمام	تمام	تمام
دریست	سرتاپا	سرتاپا	جمع	رستاپا	رستاپا	رستاپا	رستاپا
دریست	دریست	دریست	دریست	دریست	دریست	دریست	دریست
یوم الحساب	یوم التناو	یوم النشو	یوم الجزا	یوم النین	عصا	یوم القیام	آفتاب
یوم الحساب	یوم التناو	یوم النشو	یوم الجزا	یوم النین	عصا	یوم القیام	آفتاب

معنی اشیاء با حروف مختلفه در این کتاب  
 و معنی اشیاء با حروف مختلفه در این کتاب  
 و معنی اشیاء با حروف مختلفه در این کتاب

اول	عنوان	مبدا	بدايت	بدو	ويواجه	سر	فاتحه	افتتاح شع
انجام	تام	تم	ختم	انتهای	انصراف	ختم	اتمام آخر	مبادء جمع
		خاتم	غوايب جمع	خالته	تمام	عاقبت	سپري	فرجام

این کتاب در بیان معانی لغات و اصطلاحات و عبارات و محال و تعریف و ترتیب بنای صیغها از مصادر و اشتقاق صیغ از صیغ که با آن قسم تقسوق دارد شروع می نماید لفظی است تعالی و کریمه

ازین قسم لغات در مهارت انشا پردازان بسیارست که احاطه آن بس شواره  
 اندازین قدر اکتفا کرده شد و بداند که معانی لغات بر سه قسم  
 لغوی و اصطلاحی و مجازی اما لغوی آنکه لفظ در اصل براس معنی  
 موضوع باشد و اصطلاحی آنکه قومی بر معنی مصطلح خود غیر از معنی لغوی آن  
 لفظ اتفاق داشته باشند پس اگر ما بین معنی لغوی و اصطلاحی مناسبتی  
 باشد معنی اصطلاحی گویند و در معنی مجازی و مرادی نامند بحسب قرآن  
 عبارات و محال کی ازان معانی ثلاثه مقصود و مراد بود و الحال بقسم ثانی  
 و تعریف و ترتیب بنای صیغها از مصادر و اشتقاق صیغ از صیغ که با آن  
 قسم تقسوق دارد شروع می نماید لفظی است تعالی و کریمه

این کتاب در بیان معانی لغات و اصطلاحات و عبارات و محال و تعریف و ترتیب بنای صیغها از مصادر و اشتقاق صیغ از صیغ که با آن قسم تقسوق دارد شروع می نماید لفظی است تعالی و کریمه

دوست در وقت و در وقت و در وقت  
 صلح از دوست و صلح از دوست  
 اول جانور و اول جانور  
 اول جانور و اول جانور

## فصل ثانی در تکرار اللفظ و مختلف المعنی و بعضی قواعد و بیرون

### باب الالف

آب	آب	آب	آب	آب	آب	آب	آب	آب
عوت	دوت	نحوت	چکات	میزی تیغ	طرز	رون	اوستاد	آمنوگارا
آهوت	آهوت	آهوت	آهوت	آهوت	آهوت	آهوت	آهوت	آهوت
هرن	عیب	آزما	گرفار پونا	ادارنا	بیزله پونا	پاک پونا	اچھا کرنا	اچھا کرنا
ایداء	ایتر	ایتر	ایتر	ایتر	ایتر	ایتر	ایتر	ایتر
پیدار کرنا	دوم بریدہ	نامتام	بے فرزند	جاری کرنا	خلاص کرنا	بیٹ جانا	کنا	ہمراہ
اقران	اقران	اکثار	اکثار	اکثار	آلیہ	الیہ	الیہ	اجل
نزدیکان	ہمسایگان	بہت کنا	بہت کرنا	بہت کھانا	شہین	دوست گویا	گوشہ نشین	بزرگ
اہل	اہل	اہل	اہل	اہل	امر	امر	امر	اقبال
موت	صامت	ہریت عمر	وقت چیر	عکم	کار	جمع	امور	پیشوائی
		اقبال	اقبال	اجابت	اجابت	اجابت	اجابت	
		دوت	قبول کرنا	جواب دینا	قبول کرنا	دفع کرنا		

### باب الباء العربیہ و الفارسی

باسط	باس	باس	باس	باس	باس	باس	باس
خون	غذاب	سختی	دیرری	بازو	دل	جان	حال

و نیز از شان و کلام و کلام و کلام  
 صلح از صلح و صلح از صلح  
 اول جانور و اول جانور  
 اول جانور و اول جانور

دوست در وقت و در وقت و در وقت  
 صلح از دوست و صلح از دوست  
 اول جانور و اول جانور  
 اول جانور و اول جانور



بر	بر	بر	بر	بر	بر	بر	بر	بر
مردان	نیوکار	نرسن خشک	شکی	بخشش	خوشنودالین	گزم	نام خدا	پشته خروار
بار	بار	بار	بار	بار	بار	بار	بار	بار
انبار	بزرگی	گرافتی	بزرگ	نیوکار	نصیب	رحصت	دخبل	بج وقت
بار	بار	بار	بار	بار	بار	بار	بار	بار
کار	کرت	مرتبه	بارگاه	بسیار چیز	جائزوه چیز	میوه	حل زنان	آب شیش
بار	بار	بار	بار	بار	بار	بار	بار	بار
سازمطربان	بازده	امرا ریدن	صاحب تبه	بڑا	پتیل	چاول	پیل	پیس
ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
ساقه	پتچ	اوپر	طرف	برابر	واسطه	سبیه	قتیه	بیایه
باب التاء الفوقانیة								
								ب
								معاوضه
تاب	تاب	تاب	تاب	تاب	تاب	تاب	تاب	تاب
طانت	رولق	بیچیدگی	روشنی	گرمی	لهیٹ	چمک	روشن کر	دعوی کرنا
شکم	شکوه	شکوه	شکوه	شکوه	شکوه	شکوه	شکوه	شکوه
غلبه کرنا	حکومت کرنا	نرمی کرنا	مهربانی کرنا	پاک کرنا	زکوٰۃ دینا	تثان	مہر	دع
شکوا	تمغاء	تمغاء	تمغاء	تمغاء	تمغاء	تمغاء	تمغاء	تمغاء
محصول	منان	تصاویر	تمایل	تمایل	تمایل	تمایل	تمایل	تمایل
تنک	تحریر	تحریر	تحریر	تحریر	تحریر	تحریر	تحریر	تحریر
نازک	لکھا	آودا کرنا	نام نہاد بننے	تولا	تولا	تولا	تولا	تولا

لغت کلمتوں کی  
 ناموں کے ساتھ  
 اور ان کے معنی  
 اور ان کے لفظی  
 اور ان کے  
 اور ان کے  
 اور ان کے  
 اور ان کے  
 اور ان کے  
 اور ان کے  
 اور ان کے  
 اور ان کے  
 اور ان کے

حکومت لندن  
 ۱۹۲۱ء  
 ڈاکٹر کی قلم نمونہ





در زین کلمات هر کدام که در اول آن حرف خایند  
 غلاف و عدد و طالعان  
 در زین کلمات هر کدام که در اول آن حرف خیلند  
 غلاف و عدد و طالعان  
 در زین کلمات هر کدام که در اول آن حرف خیلند  
 غلاف و عدد و طالعان  
 در زین کلمات هر کدام که در اول آن حرف خیلند  
 غلاف و عدد و طالعان  
 در زین کلمات هر کدام که در اول آن حرف خیلند  
 غلاف و عدد و طالعان

خیل	خیل	خیل	خیل	خیل	خیل	خیل	خیل	خیل
سوران	گروه	اسپان	بسیار	کم	الله	خایند	خایند	خایند
خاف	خاف	خاف	خور	خور	خور	خور	خور	خور
دزندی	پیکه آینه ذرا	طونزدیک	طعام	آفتاب	لائق	طعام	پجموئا	لائق
<p>باب الدال المهملة</p>								
دستور	دستور	دستور	دستور	دستور	دستور	دستور	دستور	دستور
تایون	تاعاره	آزمین	خصت	اجازت	وزیر	امیر	مکر	جیله
دستان	دستان	دستان	دستان	دستان	دستان	دستان	دستان	دستان
سرود	نغمه	افسانه	نام لاک	مکر	جیله	مکار	چله مکر	دغاباز
دغل	دوم	دوم	دوم	دوم	دوم	دوم	دوم	دوم
کوهچا	خون	نفس	افسون	فریب	مکر	گهوت	تهورا	بسته
دم	دم	دم	دم	دم	دم	دم	دم	دم
غزور	بوی	تیزی تخی	بهنگام	ونت	برائی	مست	عضنباک	فریب
دمدمه	خوشامدی	مکر	جیله	نقاره	گهل	آواز نقاره	برج	بالاکی
دمدمه	دمدمه	دمدمه	دمدمه	دمدمه	دمدمه	دمدمه	دمدمه	دمدمه
غصه	غلاب	نقاره	دحوان	کیرا	رسوا	غیمه	عهورا	نزدیک
دون	دون	دون	دون	دون	دون	دون	دون	دون
پنجه	حیثه	حسیس	سفله	جمع	سولی	گهر	شهر	دزیت

در زین کلمات هر کدام که در اول آن حرف خایند  
 غلاف و عدد و طالعان  
 در زین کلمات هر کدام که در اول آن حرف خیلند  
 غلاف و عدد و طالعان  
 در زین کلمات هر کدام که در اول آن حرف خیلند  
 غلاف و عدد و طالعان  
 در زین کلمات هر کدام که در اول آن حرف خیلند  
 غلاف و عدد و طالعان  
 در زین کلمات هر کدام که در اول آن حرف خیلند  
 غلاف و عدد و طالعان  
 در زین کلمات هر کدام که در اول آن حرف خیلند  
 غلاف و عدد و طالعان  
 در زین کلمات هر کدام که در اول آن حرف خیلند  
 غلاف و عدد و طالعان  
 در زین کلمات هر کدام که در اول آن حرف خیلند  
 غلاف و عدد و طالعان

در زین کلمات هر کدام که در اول آن حرف خایند  
 غلاف و عدد و طالعان  
 در زین کلمات هر کدام که در اول آن حرف خیلند  
 غلاف و عدد و طالعان  
 در زین کلمات هر کدام که در اول آن حرف خیلند  
 غلاف و عدد و طالعان  
 در زین کلمات هر کدام که در اول آن حرف خیلند  
 غلاف و عدد و طالعان  
 در زین کلمات هر کدام که در اول آن حرف خیلند  
 غلاف و عدد و طالعان

سلك در الفتح  
 غيبت و كاريك و كوكب  
 ذوق و ذوق و ذوق  
 ذوق و ذوق و ذوق  
 ذوق و ذوق و ذوق  
 ذوق و ذوق و ذوق  
 ذوق و ذوق و ذوق  
 ذوق و ذوق و ذوق

دار	دار	دار	دار	دوش	دوش	دوش	دوش
محل	سرا	لکری	کاندها	شب گذشته	دوده	غنیمت	کارنگ
	ور	ور	ور	ور	ور	ور	ور
	خوبی	خیر	در وازه	پنج			
باب الذال المعجزة							
ذراع	ذراع	ذوق	ذوق	ذوق	ذوق	ذات	ذات
بادو	گز	پلنگ	مزه	خوشی	صاب	خداوند	استی
		ذات	ذات	ذات	ذات	پا	
		نفس	مخوش ذو	طون	بحن		
باب الراء المسمله							
رول	رول	رعوت	رعوت	رعوت	رعوت	رعوت	رعوت
پیمبر	قاصد	ناوانی	نرمی	سستی	سرکشی	خود آرائی	زینت
رشته	رشته	رشته	رشته	رشته	رشته	رشته	رشته
سنان خوش	نرمی	مهربانی	ضعیف	باریک	حصیر	بهبود	سار
رشته	رشته	رسمان	رسمان	رنگ	رنگ	رنگ	رنگ
رستی	نارو	رسی	سوت	لون	حصه	عیب	مخت
رنگ	رنگ	رنگ	رنگ	رنگ	رنگ	رنگ	رنگ
موت	جان	فشرقی	مال	اسباب	فالده	گودزی	روشن

ذوق و ذوق و ذوق  
 ذوق و ذوق و ذوق  
 ذوق و ذوق و ذوق  
 ذوق و ذوق و ذوق  
 ذوق و ذوق و ذوق  
 ذوق و ذوق و ذوق  
 ذوق و ذوق و ذوق

49

ذوق و ذوق و ذوق  
 ذوق و ذوق و ذوق  
 ذوق و ذوق و ذوق  
 ذوق و ذوق و ذوق  
 ذوق و ذوق و ذوق  
 ذوق و ذوق و ذوق  
 ذوق و ذوق و ذوق

و طالع و طالع  
 از جهات کبریا  
 در این زمین  
 و طالع و طالع  
 و طالع و طالع  
 و طالع و طالع  
 و طالع و طالع  
 و طالع و طالع



کلیله و دمنامه  
تصنیف کاتب کبیر  
طوبی باریک  
از نقل کتب  
طبع سال ۱۰۸۴

سبک	سبک	سبک	سبک	سبک	سبک	سبک	سبک	سبک	
چالاک	جلد	تعریف	دعا	نعت	باشندگان	دینا کشتی	کوچه	سبک	
سکه	سکه	سکه	سکه	سکه	سکه	سکه	سکه	سکه	
محل	بازار	رسته	آه نقاش	نطفه	نجم	خلاصه	راه رست	سکه	
سمت	سمت	سمت	سمت	سمت	سمت	سمت	سمت	سمت	
الاده	صورت	جانب	دستخوان	صفت	سنتا	راگ	روشن	سکه	
ستی	ستی	ستی	ستی	ستی	ستی	ستی	ستی	ستی	
روشن	بلند	تیر	حصه	در	قافله	جمع	حساب	سیاق	
باب الشین المعجمه								سیاق	چلانا
شاهد	شاهد	شاهد	شاهد	شاهد	شاهد	شاهد	شاهد	شاهد	
گواه	معشوق	حاضر	راه بری	جانب شرع	دخت	نام نسبت	نام پیران	شور	
شور	شور	شور	شور	شور	شور	شور	شور	شور	
غلفه	شهرت	آواز بلند	عشق	جنون	تکلیف	نمک	منحوس	شوم	
شمت	شمت	شمت	شمت	شمت	شمت	شمت	شمت	شمت	
بزرگ	لوزانی	خونی	چالاک	بهادری	بصیرت	مقبول	مجبوس	شمت	
شیخ	شیخ	شیخ	شیخ	شیخ	شیخ	شیخ	شیخ	شیخ	
بزرگ	بیر	جمع	شیخ	شیخ	شیخ	شیخ	شیخ	شیخ	
باب الصاد المعجمه								شیوه	کمال

کلیله و دمنامه  
تصنیف کاتب کبیر  
طوبی باریک  
از نقل کتب  
طبع سال ۱۰۸۴  
کلیله و دمنامه  
تصنیف کاتب کبیر  
طوبی باریک  
از نقل کتب  
طبع سال ۱۰۸۴  
کلیله و دمنامه  
تصنیف کاتب کبیر  
طوبی باریک  
از نقل کتب  
طبع سال ۱۰۸۴

در کمال ۱۲ الی ۱۴  
در زادش ۱۵  
بیا کی کمال ۱۶  
در کمال ۱۷  
در کمال ۱۸



بانی نامیده و موافق است و نام در لغت معنی است و موافق است

طیب	طیب	طیب	طایق	طایق	طایق	طایق	طایق
خوش طبعی	خوش طبع	خوش طبع	تام پخت	تستنا	جامه	مخواب	خمیده
طبع	طبع	طبع	طرح	طرح	طرح	طرح	طرح
سکه	نقش	طوانا	دورگرا	قامگرا	نموده	عاشق	تفاشی
طرح	طرح	طرف	طرف	طرف	طرف	طرف	طبر
فروضین بزور	کناره	جانب	اندر	حصه	روشن	بهب	نار
		طرز	طرز	طرز			
باب الطوار المعجمه							
نظرات	نظرات	نظریه	نظریه	نظرفاء	نظرفاء	نظرفاء	نظرفاء
دانائی	خوش طبعی	دانا	خوش طبع	جمع	بت دانا	بت دانا	بت دانا
		ظرف	ظرف	ظرف	ظرف	ظرف	ظرف
	وصل	گمان	قریبین	ظلمن	ظلمن	ظلمن	ظلمن
باب العین المهمله							
عزیز	عزیز	عزیز	عزیز	عزیز	عزیز	عزیز	عزیز
دوست	ارجمند	مرعوب	کیاب	غالب	زمانه	آخر روز	پشما
		عظف	عظف	عظف	عظف	عظف	عظف
	خوف و زبان	عصبه	عصبه	عصبه	عصبه	عصبه	عصبه

بانی نامیده و موافق است و نام در لغت معنی است و موافق است

بانی نامیده و موافق است و نام در لغت معنی است و موافق است



عَلَمٌ بِالْمَعْنَى كَوْنُهُ مُعْتَمِدًا عَلَى شَيْءٍ غَيْرِهِ  
 وَفَرَاذٌ بِمَعْنَى كَوْنِهِ مُعْتَمِدًا عَلَى شَيْءٍ غَيْرِهِ  
 غَدَابَةٌ بِمَعْنَى كَوْنِهِ مُعْتَمِدًا عَلَى شَيْءٍ غَيْرِهِ  
 غَيْبٌ بِمَعْنَى كَوْنِهِ مُعْتَمِدًا عَلَى شَيْءٍ غَيْرِهِ  
 غَلَامٌ بِمَعْنَى كَوْنِهِ مُعْتَمِدًا عَلَى شَيْءٍ غَيْرِهِ  
 غَلَمٌ بِمَعْنَى كَوْنِهِ مُعْتَمِدًا عَلَى شَيْءٍ غَيْرِهِ  
 غَلَمٌ بِمَعْنَى كَوْنِهِ مُعْتَمِدًا عَلَى شَيْءٍ غَيْرِهِ  
 غَلَمٌ بِمَعْنَى كَوْنِهِ مُعْتَمِدًا عَلَى شَيْءٍ غَيْرِهِ

	غريب	غريب	غلام	غلام	غلمان	غلمه	گو
	مسافر	ناور	کودک	بنده	جمع		
باب الفاء							

فتمت	فتمت	فتمت	فتمت	فتمت	فتمت	فتمت	فتمت
عذاب	دیوانگی	عاشق	معتشوق	فریفته	فریفته	فتمت	فتمت
فخامت	فربیت	فربیت	فربیت	فربیت	فربیت	فربیت	فربیت
بلندی	عشوه	مکر	دغا	طلسم	کشاده	بسته	بالا
فراز	فراز	فراز	فراز	فراز	فراز	فراز	فراز
سینج	اوبر	چوڑا	سینج	آگے	نزدیک	روشن	بلند
فرزند	فرزند	فر	فر	فر	فر	فر	فر
پسر	دختر	بھائی	دبیر	نور	پرتره	زیبا	ناگ
فروق	فصح	فصح	فصح	فطرت	فطرت	فطرت	فطر
جدارنا	مدد	کھولنا	حرکت نبرد	پیدایش	دانائی	صفت فطری	چیرنا

باب القاف							
قفسین	قفسین	قفسین	قفسین	قفسین	قفسین	قفسین	قفسین
فرنگیان	صلحا	اولیاء اللہ	سینگ	گیسو	مرت سبیل	نام موضع	عدل
قسط	اقساط	قصور	قصور	قطب	قطب	قطب	قطب
ملوطا	جمع	تقصیر	خانہ کلان	میخ چکی	مردار قوم	اولیاء اللہ	نام ستاره

عَلَمٌ بِالْمَعْنَى كَوْنُهُ مُعْتَمِدًا عَلَى شَيْءٍ غَيْرِهِ  
 وَفَرَاذٌ بِمَعْنَى كَوْنِهِ مُعْتَمِدًا عَلَى شَيْءٍ غَيْرِهِ  
 غَدَابَةٌ بِمَعْنَى كَوْنِهِ مُعْتَمِدًا عَلَى شَيْءٍ غَيْرِهِ  
 غَيْبٌ بِمَعْنَى كَوْنِهِ مُعْتَمِدًا عَلَى شَيْءٍ غَيْرِهِ  
 غَلَامٌ بِمَعْنَى كَوْنِهِ مُعْتَمِدًا عَلَى شَيْءٍ غَيْرِهِ  
 غَلَمٌ بِمَعْنَى كَوْنِهِ مُعْتَمِدًا عَلَى شَيْءٍ غَيْرِهِ  
 غَلَمٌ بِمَعْنَى كَوْنِهِ مُعْتَمِدًا عَلَى شَيْءٍ غَيْرِهِ  
 غَلَمٌ بِمَعْنَى كَوْنِهِ مُعْتَمِدًا عَلَى شَيْءٍ غَيْرِهِ

عَلَمٌ بِالْمَعْنَى كَوْنُهُ مُعْتَمِدًا عَلَى شَيْءٍ غَيْرِهِ  
 وَفَرَاذٌ بِمَعْنَى كَوْنِهِ مُعْتَمِدًا عَلَى شَيْءٍ غَيْرِهِ  
 غَدَابَةٌ بِمَعْنَى كَوْنِهِ مُعْتَمِدًا عَلَى شَيْءٍ غَيْرِهِ  
 غَيْبٌ بِمَعْنَى كَوْنِهِ مُعْتَمِدًا عَلَى شَيْءٍ غَيْرِهِ  
 غَلَامٌ بِمَعْنَى كَوْنِهِ مُعْتَمِدًا عَلَى شَيْءٍ غَيْرِهِ  
 غَلَمٌ بِمَعْنَى كَوْنِهِ مُعْتَمِدًا عَلَى شَيْءٍ غَيْرِهِ  
 غَلَمٌ بِمَعْنَى كَوْنِهِ مُعْتَمِدًا عَلَى شَيْءٍ غَيْرِهِ  
 غَلَمٌ بِمَعْنَى كَوْنِهِ مُعْتَمِدًا عَلَى شَيْءٍ غَيْرِهِ

عَلَمٌ بِالْمَعْنَى كَوْنُهُ مُعْتَمِدًا عَلَى شَيْءٍ غَيْرِهِ  
 وَفَرَاذٌ بِمَعْنَى كَوْنِهِ مُعْتَمِدًا عَلَى شَيْءٍ غَيْرِهِ  
 غَدَابَةٌ بِمَعْنَى كَوْنِهِ مُعْتَمِدًا عَلَى شَيْءٍ غَيْرِهِ  
 غَيْبٌ بِمَعْنَى كَوْنِهِ مُعْتَمِدًا عَلَى شَيْءٍ غَيْرِهِ  
 غَلَامٌ بِمَعْنَى كَوْنِهِ مُعْتَمِدًا عَلَى شَيْءٍ غَيْرِهِ  
 غَلَمٌ بِمَعْنَى كَوْنِهِ مُعْتَمِدًا عَلَى شَيْءٍ غَيْرِهِ  
 غَلَمٌ بِمَعْنَى كَوْنِهِ مُعْتَمِدًا عَلَى شَيْءٍ غَيْرِهِ  
 غَلَمٌ بِمَعْنَى كَوْنِهِ مُعْتَمِدًا عَلَى شَيْءٍ غَيْرِهِ





کوردن از غنای کمال و ...  
 نام و درین هم ...  
 درین است و ...  
 کوردن از غنای کمال و ...  
 نام و درین هم ...

مزن	مزن	مزن	مزن	مزن	مزن	مزن	مزن
جای مانده	کنند	نگردا	دوست	پیشین کنند	قتب میساز	نام و جمال	مسن کرنا
مستعمل	مستعمل	مستعمل	مستعمل	مستعمل	مستعمل	مستعمل	مستعمل
محل	جیدگر	گرونده اند	بنما	جای نیک	نذرب	وزین	مشرب آیین
مصلی	معا	معا	معا	معا	معا	معا	معا
یدگاه	پوشیده	اندها	جای یا گشت	آخرت	قبول کننده	متوجه	صاحب ذوات
	بیمون	مهر	مهینا	ماه	ماه	میل	میل
	بندر	حبت	آفتاب	چاند	کوس	سلاخی	سلاخی
<h3>باب النون</h3>							
نای	نای	نای	نای	نای	نای	نای	نای
نئی	گلگه	کوچه	همنشین	پشیمان	آواز	نام رنگ	سلمان
نوا	نوا	نوا	نوا	نوا	نوا	نوا	نوا
شکر	بمیره	تحفه	نذرانه	سازگاری	قوت	گر قاری	قید
نیب	نیب	نیب	نیب	نیب	نیب	نیب	نیب
در	غلظت	آوز میب	غارت	غارتگر	زاری	عاجزی	تعریف
نیایش	نیایش	نیایش	نیایش	نیایش	نیایش	نیایش	نیایش
آفرین	دانا	نانا	مامون	مرتب	بزرگی	اجداد	حرکت زبر
			نصب	نبات	نبات	نبات	نبات
			دشمن رکنا	مصری	گمانش		

کوردن از غنای کمال و ...  
 نام و درین هم ...  
 درین است و ...  
 کوردن از غنای کمال و ...  
 نام و درین هم ...  
 درین است و ...  
 کوردن از غنای کمال و ...  
 نام و درین هم ...

کوردن از غنای کمال و ...  
 نام و درین هم ...  
 درین است و ...  
 کوردن از غنای کمال و ...  
 نام و درین هم ...





این مختصر گنجایش آن ندارد بنا برین این محقر بوقار برین مقدار اقتصار  
 نمود تا بطوالت نگراید و بهالات نه انجا مدو طالبان این فن را این  
 قدر ضروری و کافیت حالا باید دانست که معنی بعضی کلمات بتغییر حرکات  
 متغیر میگردد و چنانچه لفظ مهر بکسره میم معنی آفتاب و محبت است  
 و بفتح آن کابین زن که در وقت نحاح می بندند و بضم آن خاتم را میگویند  
 و همچنان لفظ قبل بالضم فرج زن و بضمین معنی گروهها و معنی ضد و بر  
 که معنی جانب پشت است و کسرتا و فتح بای موحده معنی طرف  
 و جهت و جانب و مجازا بمعنی طریق هم آمده و بفتح اول و سکون ثانی نهند  
 بعد یعنی پیش و بضمین لبندی زمین از منتخب و غیث و کشف و بحر الجوام  
 قاعده کلمات جمع کلمه است که موضوع برای معنی باشد و آن بر سه قسم  
 است اسم و فعل و حرف اما اسم است که معنی مستقل باشد و دران یکی از  
 از منته ثلاثه یافته نشود که ماضی و حال و استقبال است چون زید و عمر و زاید  
 و رفتن و فعل است که معنی مستقل باشد لیکن یکی از از منته ثلاثه  
 در وجود بود چون آمد و می آید و خواهد آمد و حرف است که معنی مستقل  
 مستقل نباشد و بدون انضمام کلمه دیگر دلالت بر معنی خود نکند چنانکه  
 آید پیش از آن

کلمه کابین که  
 این است مدو طالبان  
 میسر و وقت زاید  
 کلمه مهر بکسره  
 میم معنی آفتاب  
 و محبت است  
 و بفتح آن کابین  
 زن که در وقت  
 نحاح می بندند  
 و بضم آن خاتم  
 را میگویند  
 و همچنان لفظ  
 قبل بالضم  
 فرج زن و بضمین  
 معنی گروهها  
 و معنی ضد و بر  
 که معنی جانب  
 پشت است و کسرتا  
 و فتح بای  
 موحده معنی  
 طرف و جهت  
 و جانب و مجازا  
 بمعنی طریق  
 هم آمده و بفتح  
 اول و سکون  
 ثانی نهند  
 بعد یعنی پیش  
 و بضمین  
 لبندی زمین  
 از منتخب و غیث  
 و کشف و بحر  
 الجوام قاعده  
 کلمات جمع  
 کلمه است که  
 موضوع برای  
 معنی باشد و آن  
 بر سه قسم است  
 اسم و فعل و  
 حرف اما اسم  
 است که معنی  
 مستقل باشد  
 و دران یکی  
 از از منته  
 ثلاثه یافته  
 نشود که ماضی  
 و حال و  
 استقبال است  
 چون زید و  
 عمر و زاید  
 و رفتن و فعل  
 است که معنی  
 مستقل باشد  
 لیکن یکی از  
 از از منته  
 ثلاثه در  
 وجود بود  
 چون آمد و  
 می آید و  
 خواهد آمد و  
 حرف است که  
 معنی مستقل  
 مستقل نباشد  
 و بدون  
 انضمام کلمه  
 دیگر دلالت  
 بر معنی خود  
 نکند چنانکه  
 آید پیش از آن

کلمه مجهول معروف آنکه در لفظ بسیار و ظاهر شود و در یای مجهول بخلاف این بود و در مجهولان را در معروف و مجهول هر دو نوع میباشد ۱۲

بر و در ما و امیکه با و کله دیگر آمینته نشود معنیش حاصل نگردد و مثلاً ازید بر آب  
سوار شد و عمر در خانه نشست است پس حرف بانضمام کلمه محتاج است بخلاف  
اسم و فعل که محتاج نیست قاعده مبتدا و خبر و فعل فاعل را در عربی جمله  
و کلام میگویند و در فارسی بقسره و فعل را فاعل ضرورت و فاعل بر  
و قسمت ظاهر و ضمیر و ضمیر نیز برد و قسمت ستر و بارز و جمیع ضمائر  
در فارسی شش است ضمیر تتر فقط در واحد غائب میباشد چون آمد و در  
باقی پنج ضمیمه ضمیر بازمی آید و ضمیر جمع غائب نون ساکن و ال موقوف  
چون آمدند و ضمیر واحد حاضر یای معروف چون آمدی و ضمیر جمع حاضر  
یای مجهول و ال موقوف چون آمدید و ضمیر واحد متکلم فقط میم ساکن  
چون آمدم و ضمیر جمع متکلم یای مجهول و میم موقوف چون آمدیم پس جمیع ضمائر  
افعال فارسی باعتبار ضمائر مذکور شش است و در فارسی برای تشبیه  
علمی در موضوع نیست و ضمیمه جمع برای تشبیه و جمع مشترک و متکلم است  
و فعل نیز برد و قسمت لازم و متعدی لازم است که فعل بز فاعل تمام  
شود و بمفعول نرسد و متعدی است که فعل از فاعل درگذرد و بمفعول  
نرسد و فعل لازم همیشه معروف میباشد و فعل متعدی معروف و

مجهول هر دو می بود اما معروف آنکه نسبت فعل بفاعل باشد و مجهول آن که نسبت فعل بمفعول بود و هر یکی ازین نیز بر دو قسمت اثبات و نفی اما اثبات آنکه فعل از فاعل صادر شود و نفی آنکه فعل از فاعل صادر نشود مثال الکلی چون آنکه زید آمد و کتاب آورد و نیامد و کتاب آورد و نیامد و نیامد و شد و نیامد و شد قاعده چون خواهند که مثبت بنفی سازند فقط حرف نون نفی در اول صیغه اثبات در آرند تا منفی گردد چنانکه مشارش بالا گذشت

قاعده در بیان تعریف و ترتیب بنای صیغها از مضار

۶۳

و اشتقاق صیغ از صیغ

باید دانست که بعضی مصادر نیز معنی مختلفه دارند چنانچه نمودن بمعنی دیدن و گمانا گزنا و پروختن بمعنی سوارا مشغول هونا خالی کرنا بحسب قرینه عبارت معنیش کرده میشود اما مصدر ستمیت که از و افعال ماضی مضارع و امر و نفی و اسم فاعل و اسم مفعول و غیره مشتق شوند و در آخران دن یا تن باشد و همین علامت مصدریت و حاصل مصدر آنکه دلالت کند بر اثر فعل فاعل چون دانش و پیش و کردار و گفتار اما ماضی فعلیت که بر ما

گذشته تعلق دارد و ما قبل آخرش که تالی فوقانی موقوف یا دال مصله  
 موقوف است ساکن میباشد مگر شاذ که بیانش خواهد آمد و ماضی مطلق آن که  
 زمانه اش از زمان حال نزدیک باشد یا دور و بجز حرف نون از آخر  
 مصدر ساخته میشود چون نمود و پرداخت و بالحق ضمائر باز مذکور در  
 آخر او پنج صیغه دیگر حاصل میشوند چون پرداختند پرداختی پرداختند  
 پرداختی پرداختند و ماضی بشریب آنکه زمانه اش از زمان حال نزدیک باشد و  
 با آوردن های مختفی و لفظ است در آخر ماضی مطلق ساخته میشود چون پرداخت  
 است و ماضی بعید آنکه زمانه اش از زمان حال دور باشد و با آوردن  
 های مختفی و لفظ بود در آخر آن ساخته میشود چون پرداخته بود و ماضی  
 استمراری آنکه دلالت کند بر دوام و استمرار در زمان گذشته و با آوردن  
 لفظ می در اول آن ساخته میشود چون می پرداخت و ماضی ناتمام آنکه  
 فعل از فاعل با تمام نرسد و صیغه او همچون صیغه ماضی استمراریت  
 و ماضی احتمالی آنکه وقوع فعل از فاعل مشکوک باشد و این ماضی احتمالی  
 و شکیه نیز گویند و با آوردن های مختفی و لفظ باشد در آخرش ساخته میشود  
 چون پرداخته باشد و ماضی تمنائی آنکه کسی بر کار متروکه مرغوب بنحوید یا دیگر

ماضی مختفی  
 آنست که در لفظ  
 در پایان لفظ  
 در پایان لفظ  
 است آنکه

تا سلف خورد و آرزو نماید و باوردن یا می مجبول در آخر او ساخته میشود  
 و صیغه ماضی تمنائی سه است چون پرداختی و پردختندی و پرداختی  
 و مضارع آنکه بزمان حال و استقبال بهر دو تعلق دارد و علامت  
 او در آخر دال ساکن و ما قبل دال همیشه مفتوح میباشد بعضی آن را از  
 مصدر بنا میسازند و بعضی از ماضی مطلق بابدال و از دیاد و حذف بعضی  
 حروف مضار و در بیان بنامی مضارع مفصل و بسوط در آخر این قاعده  
 می آرم بعون الله تعالی و حسن توفیق و مضارع پرداختن پرداز می  
 و حال آنکه بزمانه موجود تعلق دارد و باوردن لفظ می در اول مضارع ساخته  
 میشود چون می پردازد و مستقبل آنکه بزمان استقبال تعلق دارد و باوردن  
 لفظ خواهد در اول ماضی مطلق ساخته میشود چون خواهد پرداخت و امر  
 آنکه کسی را جاری حکم کند و باوردن حرف با در اول مضارع ساخته میشود  
 چون به پردازد و تنهی آنکه کسی را از کاری باز دارند و باوردن حرف  
 نون نمی در اول صیغه مضارع غائب و مشکلم و میم مفتوح در اول صیغه  
 مضارع حاضر ساخته میشود چون پردازد و نیزه پردازد می پردازد  
 نیزه از می پردازیم و نیزه بعضی امر حاضر از واحد غائب مضارع

ساخته میشود بجزیف علامت مضارع چون پرداز از پردازد و نهای  
 از نماید و نهای حاضر از امر حاضر ساخته میشود و زیادتى میم مفتوح در اول  
 او چون پرداز از پرداز و نهای از نهای و یا یکی که در آخر مضارع باشد ساز  
 و باقی همانند در امر حاضر و نهای حاضر و حذف آن یا نیز جائزست و امر مدامی  
 دلالت کند بر دوام و استمرار در زمان استقبال و آوردن لفظ می  
 در اول واحد امر حاضر ساخته میشود چون می پردازد و می نماید و همچنین با  
 منقنی و لفظ باش در آخر صیغه واحد فاعل ماضی مطلق مفید معنی امر مدامی  
 میشود و چون پرداخت باش و نموده باش و همچنان لفظ می در اول ماضی  
 مطلق و با می نخستی و لفظ با در آخر او افاوه معنی امر مدامی می نماید چون  
 می پرداخت باش و می نموده باش و صیغه حالیه آنست که دلالت کند  
 بر بیات فاعل و این صیغه واحدست و آوردن الف و نون در آخر واحد  
 امر حاضر ساخته میشود چون زید و او ان و خندان آمد و عم فالان گریان  
 رفت و اسم فاعل قیاسی از امر حاضر ساخته میشود و آوردن نون کن  
 و دال مهمله مفتوح و با می نخستی در آخر او چون پردازنده و ما قبل نون  
 در نیم صورت مفتوح میباشد و بعضی کسور هم میجو اند و بعضی آنرا ن

۲  
 این صیغه ها  
 در بعضی کتب  
 به صورت  
 می آید

مضارع بنا میسازند باینطور که حرف نون تا قبل دال و با می مختفی مابعدش  
 می آرد و با می مختفی در جمع بکاف فارسی بدل میشود چون پردازندگان  
 و اسم فاعل سماعی ساخته میشود از اسم و امر حاضر چون دلبر و دلبر با و  
 دلا آرام و ماضی مطلق مجهول ساخته میشود با آوردن با می مختفی و لفظ شد  
 در آخر و چون پرداخته شد و ماضی قریب مجهول ساخته میشود با آوردن  
 با و لفظ شده است در آخر و چون پرداخته شده است و ماضی بعید  
 مجهول ساخته میشود با آوردن با و لفظ شده بود در آخر و چون پرداخته  
 شده بود و ماضی استمراری مجهول ساخته میشود با آوردن با و لفظ میشد  
 در آخر و چون پرداخته میشد و ماضی احتمالی مجهول ساخته میشود با آوردن  
 با و لفظ شده باشد در آخر و چون پرداخته شده باشد و ماضی تمنائی  
 مجهول ساخته میشود با آوردن با و لفظ شدی در آخر و چون پرداخته شدی  
 و مضارع مجهول ساخته میشود با آوردن با و لفظ شود در آخر و چون  
 پرداخته شود و حال مجهول ساخته میشود با آوردن با و انظ می شود در آخر  
 او چون پرداخته میشود و مستقبل مجهول ساخته میشود با آوردن با  
 و لفظ خواهد شد در آخر و چون پرداخته خواهد شد و امر مجهول ختم میشود

اسم فاعل  
 سماعی از کلمه میسازند  
 موافق قیاس  
 در پیش از آوردن  
 با می مختفی  
 بود



در ماخذست و حروفیکه ما قبل علامت مصدر می باشد متغیر میگردد و سوا  
 این یا زده حروف حرفی دیگر یافته نمیشود و آن حروف انیسیت الف  
 و خا و د و ز و ا و سین و شین و ق و م و نون و و او و ی و پس حرفی ازین  
 حروف یا زده گانه ما قبل علامت مصدر باشد متغیر میگردد و بعضی یابدل  
 مگر شاذ بحال خود می بود چنانکه آورد از آوردن و بود از بودن و مانا از  
 ماندن و غیر آن را و او و نون بحال خود باقی ماند تغییر و تبدیل در آن  
 نیافته از جهت عدم التباس با ضمی مطلق و گاهی ازین روف مذکوره در  
 مضارع زیاده هم میسازند برای رفع التباس مثلاً زنده از زدن که در آن  
 نون زیاده کردند و گرنه التباس او با ضمی مطلق که زده است همیشه اما الف  
 اگر ما قبل علامت مصدر باشد در مضارع بنفید چون افتد و قند از افتادن  
 و قادن و هتد و ستد از استادن و ستادن و نذر از نهادن و گاه هم  
 بهای هوز بدل شود چون دهد از دادن و اگر خامی مجمله باشد در مضارع  
 برای مجمله ابدال یا بد چون آواز و قرار از آواز ختن و قرار ختن و  
 انداز از انداختن و پرداز از پرداختن و بازو از بااختن و دوزو  
 از دوختن و سازو از ساختن و نواز از نواختن و آندوزو از آنداختن  
 موافقت گزبانان نوازانه بانا کسینا پارتا جمع گزبان

در ماخذ  
 در ماخذست و حروفیکه ما قبل علامت مصدر می باشد متغیر میگردد و سوا  
 این یا زده حروف حرفی دیگر یافته نمیشود و آن حروف انیسیت الف  
 و خا و د و ز و ا و سین و شین و ق و م و نون و و او و ی و پس حرفی ازین  
 حروف یا زده گانه ما قبل علامت مصدر باشد متغیر میگردد و بعضی یابدل  
 مگر شاذ بحال خود می بود چنانکه آورد از آوردن و بود از بودن و مانا از  
 ماندن و غیر آن را و او و نون بحال خود باقی ماند تغییر و تبدیل در آن  
 نیافته از جهت عدم التباس با ضمی مطلق و گاهی ازین روف مذکوره در  
 مضارع زیاده هم میسازند برای رفع التباس مثلاً زنده از زدن که در آن  
 نون زیاده کردند و گرنه التباس او با ضمی مطلق که زده است همیشه اما الف  
 اگر ما قبل علامت مصدر باشد در مضارع بنفید چون افتد و قند از افتادن  
 و قادن و هتد و ستد از استادن و ستادن و نذر از نهادن و گاه هم  
 بهای هوز بدل شود چون دهد از دادن و اگر خامی مجمله باشد در مضارع  
 برای مجمله ابدال یا بد چون آواز و قرار از آواز ختن و قرار ختن و  
 انداز از انداختن و پرداز از پرداختن و بازو از بااختن و دوزو  
 از دوختن و سازو از ساختن و نواز از نواختن و آندوزو از آنداختن  
 موافقت گزبانان نوازانه بانا کسینا پارتا جمع گزبان

کتاب در فضیله  
کتاب در فضیله  
کتاب در فضیله  
کتاب در فضیله  
کتاب در فضیله

وانگیزه دار از این سخن و گریز دار از گریستن و بنیز دار از سخن و سود از سود سخن غیر  
و گاهی بیلام بدل شود چون گسلد از گسیستن و گسیستن و اگر را می مصله باشد  
بحال ماند چون بود از بردن و آوردن و آفتاب و وقتار  
از آفتاب و وقتار و آفتاب و وقتار و آفتاب و وقتار و وقتار و وقتار  
و فسر و از فسر و فسر و گستر و از گستر و خورد و از خورد و  
شمر و از شمر و شمر و از شمر و غیر آن و گاهی بنون بدل شود و این نشا  
است چون کند از کردن و اگر را می بجمه باشد نیز بحال ماند مگر بنون زیاده  
سیکند جهت دفع التباس چون زند از زند و بجز این یک مصدر دیگر  
یافته نشد و اگر سین مصله باشد نیتد چون زید از زینستن و گریز از گریستن  
و گریز از گریستن و غیر آن و گاهی بهابدل شود چون کاه از کاستن و خواه  
از خواستن و عهد از حبستن و گاهی بیای تهمانی بدل شود چو از پیدار از پیدار  
و پیر از پیر استن و غیر آن و گاهی بدو حرف و او و یا معابدل شود چون  
جوید از حبستن و روید از زینستن و شوید از زینستن و غیر آن و گاهی بنون  
بدل شود چون شکند از شکستن و درخیزد از خاستن و مپویدد از مپوینستن  
تغییری خلاف قیاس راه یافته چه در خیزد الف را بیای تهمانی و سین را

ساده و مفصل  
 نوشتن در نگاره  
 میانه این نگاره  
 است

برای معجمه و در پیوند بین رابنون و دال ممله بدل نمودند و این شاذ است  
 و اگر شین معجمه باشد برای ممله بدل شود چون کار و از گاشتن و گشتن و گارد  
 از گزشتن و گذرد از گزشتن و انبارد از انباشتن و انگارد از انگاشتن  
 و نگارد از نگاشتن و وارد از داشتن و غیر آن و در شود از شدن و اوزیاد  
 کردند بهت فصاحت اگر چه التباس بود چه ماضی مطلقش بضم شین آید و همش  
 بفتح آن لکن فصیح و متعل نیست و در گشت از گشتن شین بجا ماند و نویسد از  
 نوشتن و نوشتن و کرد از گشتن و هلد از نوشتن که در این تغییر بی خلافت  
 قیاس راه یافته است شاذ است چه در نویسد شین رابیا و بین ممله بدل  
 کردند و مضارع نوشتن هم نویسد می آید بای موحده را بوا و دشین معجمه را  
 بیا و بین ممله بدل ساختند و در کرد دشین را بر او دال مملتین بدل نمود  
 و در هلد شین را بلام تبدیل کردند و آن دشین پیشتر و شتن و شتن مضارع  
 این مضارع نیامده و با استن و شاستن بجز باید و شاید صیغه دیگر مستعمل  
 نداشتند اگر فایا شد بای موحده بدل شود چون کو بد از کو فتن و تا با از تا فتن  
 و یا بد از یا فتن و شتابد از شتاب فتن و رو بد از رو فتن و در فتن و شکید  
 از شکید فتن و گاهی بوا و بدل شود چون رو در از رو فتن و شتابد از شتاب فتن

۹۱

ساده و مفصل  
 نوشتن در نگاره  
 میانه این نگاره  
 است

و گاهی حذف شود چون پذیر و از پذیرش و گاهی باقی می ماند چون بافند  
 از بافتن و گافند از گافتن و شکافند از شکافتن و شکند از شکستن و تفند از  
 تفتن و در حسیله زحفتن و خفتند هم آمده و سفتند از سفتن و گیرند از گرفتن  
 و گوید از گرفتن نیز تبدیلی اطلاق قیاس واقع گشت شاذ است چه در سپید  
 فار بسین محله و بای فارسی بدل کردند و در خفته و سفتند تا باقی ماند زیرا که  
 بنای این هر دو صیغه از صیغه ماضیست بقول بعضی که بنای مضارع از ماضی  
 سازند اما بقای تا که جزو علامت مصدر است استند شد و دست دزد در هر دو  
 فرقی بین بخلاف و ال که آن جزو مشتکر است در ماضی مضارع هر دو پیدا  
 محالای ماضی و سوائی این دو صیغه در صیغه دیگر یافته نشده اگر احسانا یافته شود  
 نیز از ندرت خالی نباشد و آن حکم معدوم دارد و التا در کالمعدوم در گیرند  
 فار ساقط کردند و با را بعد کاف پای بی آوردند و در گوید فار لا بو او و یا  
 بدل نمودند و نهفتن از قسم مقتضی است که مضارع و متعلق مضارع متعلق است  
 و اگر میم باشد بیای تهمانی بدل شود چون آید از آمدن سوائی این صیغه  
 مصدری دیگر نیز بنیامده و اگر نون باشد باقی ماند چون آفکند و فکند  
 از آفکدن و فکدن و کند از کندن و افکند و فکند از افکندن  
 جوانا کهنونا

علامت پذیرند از پذیرش  
 مضارع از مصدر و غیره  
 علامت مضارع را  
 بنای این هر دو صیغه از صیغه ماضیست  
 بقول بعضی که بنای مضارع از ماضی  
 سازند اما بقای تا که جزو علامت مصدر  
 است استند شد و دست دزد در هر دو  
 فرقی بین بخلاف و ال که آن جزو مشتکر  
 است در ماضی مضارع هر دو پیدا  
 محالای ماضی و سوائی این دو صیغه در  
 صیغه دیگر یافته نشده اگر احسانا  
 یافته شود نیز از ندرت خالی نباشد و آن  
 حکم معدوم دارد و التا در کالمعدوم  
 در گیرند فار ساقط کردند و با را  
 بعد کاف پای بی آوردند و در گوید  
 فار لا بو او و یا بدل نمودند و نهفتن  
 از قسم مقتضی است که مضارع و متعلق  
 مضارع متعلق است و اگر میم باشد  
 بیای تهمانی بدل شود چون آید از  
 آمدن سوائی این صیغه مصدری دیگر  
 نیز بنیامده و اگر نون باشد باقی  
 ماند چون آفکند و فکند از آفکدن  
 و فکدن و کند از کندن و افکند و  
 فکند از افکندن جوانا کهنونا

و فساندن و خواندن از خواندن و ماندن از ماندن و ستاندن از ستاندن و  
ورغلانیدن از ورغلانیدن و غیر آن و اگر او باشد بالف و یای تهمانی  
بدل شود چون کشاید از کشودن و آلاید از آلودن و آساید از آسودن  
و نماید از نمودن و فرساید از فرسودن و ساید از سودن و افزاید و فراید  
از افزودن و فرودن و زواید از زدودن و آنداید از آندودن  
و رباید از ربودن و پیاید از پیودن و آزمااید از آزمودن و پالاید از  
پالودن و فرماید از فرمودن و غیر آن و گاهی باقی ماند چون نمودن از نمودن  
و بودن از بودن و باشند نیز آمده و او را بالف و شین همه بدل ساختند و  
و در آوردن و شنودن از شنودن و اگر یای تهمانی باشد بقیه چون  
بردن از بردن و دردن از دریدن و پروازن از پروازن و درودن از درودن  
و چربیدن از چربیدن و چرتیدن از چرتیدن و پسندیدن و نشاندن از  
نشاندن و بازو از بازو زدن و بارو از بارو زدن و تازو از تازو زدن  
و آرزو از آرزو دیدن و گزردن از گزردن و شلیدن از شلیدن و تزلزل از تزلزل  
و سنجیدن از سنجیدن و گردو از گردو دیدن و گردو از گردو دیدن و کفزار از کفزار  
و یابردن از یابردن و تابیدن از تابیدن و پاییدن از پاییدن و خابیدن از خابیدن

وگاسد از گاییدن وکاو واز کاویدن و سمر اید از سمر ایدین و اندیشید از  
 اندیشیدن و سگالد از سگالیدن و مگد از مگدین و آرامد از آرامیدن و  
 آغاز د از آغازیدن و رمد از رسیدن و جوید از جویدین و شکید از شکیدین  
 و پاشد از پاشیدن و نامد از نامیدن و لافد از لافیدن و آزد از آزدین  
 و زید از زیدین و زاید از زایدین و پرستد از پرستیدن و تنبد از  
 تنبدین و طید از طیدین و لغزد از لغزدین و تنبد از تنبدین و پرسد از پرسیدن  
 و ترسد از ترسیدن و هلد از هلدین و حمد از حمدین و چمد از چمدین و نگرد  
 از نگردین و بوسد از بوسیدن و پوشد از پوشیدن و نوشد از نوشیدن  
 و زارد از زاردین و خار د از خاریدن و ستاند از ستانیدن و ورغاند از  
 ورغاندین و نالد از نالدین و پالد از پالدین و بالد از بالیدن و گوشد  
 از گوشیدن و لشد از لشیدن و لیسد از لیسیدن و خورد از خوردین و خرواز  
 خزیدن و چرد از چردین و کند از کندین و شکوهد از شکوهدین و  
 پزد و هز از پز و هزیدن و طلبد از طلبیدن و خموشد از خموشیدن و دوشد  
 از دوشیدن و شپرد از شپردین و خسید از خسیدین و چکد از چکیدین  
 و جنگد از جنگیدن و جنبد از جنبیدن و خروشد از خروشدین و جوشد

از جو شیدان و نموشد از خوشیدن و گنجد از گنجیدن و رنجد و از رنجیدن  
و غلطد از غلطیدن و زهد از زهدیدن و جهد از جهدیدن و سجد از سجدیدن  
و خند از خندیدن و خمید از خمیدن و خستد از خستیدن  
و شور و از شوریدن و شول از شولیدن و زول از زولیدن و سوز  
از سوزیدن و رسد از رستیدن و پرهمیزد از پرهمیزیدن و پناهد از  
پناهیدن و غارتد از غارتیدن و غیر آن و بنید از دیدن و زیند از  
گزیدن و چنید از چنیدن و آفرید از آفریدن شاداند که در میانها با  
داشته نون زیاده کردند و ال مملد را با بی موصده بدل نمودند  
الحال یک صرف صغیر و کبیر یک مصدر لازم و دیگر متعدی بطریق  
نمونه تبیین میا زم تا تصاریف مصادر دیگر بدین منط آسان شود

۴۵

صرف صغیر لازم	
پرداختن پرداخت پرداخته است پرداخت بودمی پرداخت پرداخته شد	
صرف صغیر متعدی	
نمودن نمودن نمودن شد نمودن است نمودن شده است نمودن بود نمودن شده بود	

می نمود نموده میشد نموده باشد نموده شده باشد نمودی نموده شدی نماید  
 نموده شود می نماید نموده میشود خواهد نمود نموده خواهد شد بنمایند شود  
 و منها نموده شو نمایند نموده

صرف کبیر مصدر لازم

پرداختن پرداخت پدوختند پرداختی پرداختید پرداختم پرداختیم  
 پرداخته پرداخته اند پدوخته پدوخته ای پدوخته ام پدوخته ایم  
 پرداخته بود پدوخته بودند پدوخته بودید پدوخته بودیم  
 می پدوخت می پدوختند می پدوختی می پدوختید می پدوختم می پدوختیم  
 پدوخته باشید پدوخته باشند پدوخته باشید پدوخته باشند  
 پدوختی پدوختی پدوختی پدوختی پدوختی پدوختی  
 پدوختیم پدوختیم پدوختیم پدوختیم پدوختیم پدوختیم  
 خواهد پدوخت خواهد پدوخت خواهد پدوخت خواهد پدوخت خواهد  
 پدوختید پدوختید پدوختید پدوختید پدوختید پدوختید  
 پدوختند پدوختند پدوختند پدوختند پدوختند پدوختند  
 می پدوختند می پدوختند می پدوختند می پدوختند می پدوختند می پدوختند

می پرداخته باشید می پرداخته باشم می پرداخته باشیم می پردازند می پردازندگان

صرف کبیر تعدی

نمودن نمود نمودند نمودی نمودید نمودم نمودیم نمودده نمودده شد نمودند  
نموده شد می نموده شدید نموده شدیم نموده شدست نموده اند  
نموده نموده آید نموده ایم نموده است نموده شده اند  
نموده شده آید نموده شده ایم نموده شده است نموده شده اند  
بودی بودید بودم بودیم بودده بودده شد بودند

۹۷

نموده شده بودی نموده شده بودید نموده شده بودم نموده شده بودیم  
می نمود می نمودید می نمودم می نمودیم می نمودده می نمودده شد  
نموده شد می نموده شدید می نموده شدیم می نموده شدست می نموده شد  
نموده باشم نموده باشید نموده باشیم نموده باشند نموده باشندگان  
نموده شده باشند نموده شده باشی نموده شده باشید نموده شده باشند  
نموده شده باشند نموده شده باشند نمودند نمودند نمودند نمودند نمودند  
نموده شد نموده شد نمودند نمودند نمودند نمودند نمودند نمودند نمودند  
نموده شویم نموده شوید نموده شویم نموده شوید نمودند نمودند نمودند نمودند نمودند

می نماییدی نمایم می نمایم <sup>سریعا</sup> می شود می شود می شود می شود می شود می شود می شود می شود  
نموده می شود می شود می شود می شود می شود می شود می شود می شود می شود می شود می شود می شود  
خواهم نمود خواهد نمود <sup>سریعا</sup> خواهد نمود خواهد نمود خواهد نمود خواهد نمود خواهد نمود خواهد نمود  
نموده خواهد نمود خواهد نمود خواهد نمود خواهد نمود خواهد نمود خواهد نمود خواهد نمود  
بنمایم بنمایم <sup>سریعا</sup> بنموده بنموده بنموده بنموده بنموده بنموده بنموده بنموده  
بنموده بشویم <sup>سریعا</sup> بنمایند بنمایند بنمایند بنمایند بنمایند بنمایند بنمایند بنمایند  
نموده بشوید <sup>سریعا</sup> بشوید بشوید بشوید بشوید بشوید بشوید بشوید بشوید  
می نموده باشی می نموده باشید <sup>سریعا</sup> می نموده باشم می نموده باشم  
نمایندگان <sup>سریعا</sup> + نموده نمودگان قاعده فرق مابین ماضی و مضارع مثل  
آورد و آورد و بود و بود و خورد و خورد و ماند و ماند و خواند و خواند و غیر  
آنست که همیشه ماقبل آخر مضارع که دال ساکن است مفتوح و ماقبل آخر ماضی  
که تالی فوقانی موقوف یا دال محله موقوف است ساکن میباشد مگر جائیکه سکون  
متعذر بود و آنجا تغییر و تبدیل تفریق می سازند چنانکه آمد و ستد و زد که ماضی  
این هر سه صیغه ماضی نیز مفتوح است اما تعدد سکون در زوازان هر سه است  
که زوکلله شنائی یعنی و در فرقیست اگر زوا ساکن نمایند ابتدا بسکون لازم آید

و آن محال است زیرا که تلفظ بساکن ممکن نیست بنا برین در مضارعش چون  
 از زیاده کردنند از بهر دفع التباس و آسا سکون در آمد اگر چه تعدد نیست چه  
 تلفظ در اینجا ممکن است لیکن تعجب و غیر فصیح بود و گناییم در مضارع بیای است  
 مبدل شد و در دستند که ماضی مطلق شدن است بمعنی گرفتن اگر تارا  
 ساکن کنند و ال از تلفظ بقتید و بجز این صیغه ماضی صیغه مضارع و غیره  
 از مشتق و مستعمل نشده ازین جهت تغییر بی در آن راه نیافته بر حال خود  
 ماند و در میان ساکن و موقوف از روی لغت هیچ تفادقی نیست تهراد  
 اند از قبیل مختلف اللفظ و متحد المعنی چنانچه در آخر فصل اول آورده شد  
 لیکن در اصطلاح موقوف را بعد ساکن و ساکن را بعد متحرک قرار داده اطلاق  
 می نمایند چنانکه در لفظ زید و مانند آن یا را ساکن و و ال را موقوف  
 میگویند قاعده در مضارع و متعلق مضارع آوردن ابقای و او و  
 اسقاط آن هر دو جائز است چون آورد و آورد می آورد و آورد  
 قاعده تهرگا بکه حرف بای موحده یا نون نفی و یا میم نمی بر صیغه که  
 مصدر بهمز و محدود و یا مقصوره باشند بیاید بهمز یا بیابدل سازند و ال  
 باقی دارند چون بیاید و بیارد و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید

آینه در توضیح  
 این شعر که  
 آواز از وزن بیخیز  
 بیخیز بکون خیز  
 خطاست در از جان  
 کبری و در آن

و بنفیکند و بنفکن و گاهی همزه مستقصوه را حذف کنند چون بنفکن  
 و بنفکن و بنفکن قاعده بدانند که بعضی مصادر معنی لازمی و متعدی نیز  
 دارند چون تاختن دوژنا دو و طرانا و آینهختن ملنا ملنا برای مصدق  
 یعنی شعاب بزرگان و استادان تمثیلاً در تحت قلم آمد مثال لازمی و متعدی  
 لاحد رباعی مایست و بلند روز گاران دیدیم که با تفصل خزان و نوبهاران  
 دیدیم که در راه طلب دو اسپه می باید تاختن که تاختن شاه سواران  
 دیدیم که مثال متعدی شیخ سعدی شیرازی علیه الرحمه فرمایند  
 هر جای مرکب توان تاختن که جا با سپر باید انداختن که و مثال لازمی  
 مولانا نظامی گنجوی علیه الرحمه فرمایند  
 با آدمی خوگرت آدمی که و مثال متعدی هم او است شعر خاک توان خرد  
 که می بینند که از پی معجون دل آینهختند که قاعده اگر بر ماضی افتد باید و نشاء  
 و توانند واقع شود در اکثر جا افاده معنی مصدری دهد و لفظ خواهد بود بعضی  
 با حسب قرینه چون باید داد و شاید داد و تواند داد و خواهد داد و گاهی  
 ماضی معنی مصدر و حاصل بالمصدر را مفید کرد و چون کرد معنی کردن کرد  
 و گفت معنی گفتن و گفتار شیخ سعدی شیرازی علیه الرحمه فرمایند

گفت عالم گوش جان بشنو و در نماز بگفتنش کردار و ای گفتار عالم گوش  
 جان بشنو قاعده اما له عبارت از آنست که فتح ما قبل الف را کسر و  
 و الف را بیای می مجهول بدل کنند جهت وزن شعر چون کتاب و کتیب  
 و حساب و حسیب و رکاب و رکیب شیخ سعدی فرماید ابیات نه هر  
 جا که بینی خط و لفرب و توانی طع کردنش و کتیب و بقدرت نگمدار  
 بالا و شیب و خداوند دیوان روز حسیب و نوزی ملک دوران که سر  
 در شیب و پد رفت و پای سپهر رکیب و قاعده دانستن خنانت  
 نیز از جمله ضروریات و لوازم فارسیست که بدون آن کلام مرلوب و سون  
 نمی شود و آن بر سه نوع است یکی اضافة بیانیه که مضاف الیه بیان  
 مضاف واقع شود چون پیل زید و اسپ عمر و کسره مضاف را کسر و چنان  
 خوانند و دوم اضافة التصافیه که مضاف الیه صفت مضاف واقع گردد  
 چنانکه آدم قابل مردم دانا و کسره موصوف را کسره تصافی نامند  
 اضافة تشبیهیه که مضاف تشبیه مضاف الیه واقع بود مثل علم کوه  
 علم یعنی علم مانند دریا و علم بیان گوشت و کسره شبیه به کسره تشبیهی  
 گویند و درین هر سه نوع آخر جزو اول را کسره واجب و لازم است جزو

اول و جزو ثانی را در قسم اول مضاف و مضاف الیه و در قسم دوم موصوف  
 و صفت و در قسم سوم شبهه به و شبهه تعبیر مینمایند و گاهی قلب میسازند  
 یعنی اول را با خبر و آخر را با اول می برند و این را ترکیب مقلوبی نام دارند و این  
 صورت آخر هر دو بحال خود میباشد ای موقوف می بود چنانچه جهان  
 شاه و فریه اسپ که در اصل شاه جهان و اسپ فریه بود قاعده لف و نشر  
 عبارت از آنست که چند اشیا را بطریق اجمال بهم جمع کنند بعد از آن  
 هر یک شیئی التفصیل سازند اگر تفصیل مطابق اجمال باشد مرتب گویند  
 ورنه غیر مرتب خوانند و سی طوسی گوید نظم بر وزن برد آن لیل از جمله  
 بشمشیر و خنجر گرز و کند و برید و درید و شکست و بست و پلان را سر و سینه  
 پا و دست و یعنی آن لیل از جمله که مراد از محمود شاه مدوح اوست با ستیا  
 شمشیر و خنجر گرز و کند پلان را سر و سینه و پا و دست برید و درید و شکست  
 و بست و مثال غیر مرتب لاجد شعر افر و ختن و سوختن و جامه درین  
 پروانه ز من شمع ز من گل ز من آموخت و تشبیه معلوم نمایند که مشت  
 حروف مخصوص بزبان عربیت و در فارسی نیاید مگر بخوف التباس  
 کلمه بکلمه دیگر چون صد بصد و جمله معنیش عدد و معروفست که بهندی سو

گویند و سید بسین ممله معنی ش حدیث اگر صد بسین ممله نبوی است التباس بسد  
 می آید همچنان دیگر الفاظ و آن هشت حروف نیست شرف الدین علی گوید  
 قطعه هشت حرفست آنکه اندر پارسی ناید همی پمانیا موز می نباشی اند  
 معاف پش نواز من تا که است آن حروف و یاد گیر پش تا و حا و صا د  
 و ضا د و طا و ظا و عین و قاف پ و چهار حرف مخصوص زبان پارسیست  
 بعربی نیابند الا ببدل چنانکه لگام را الجام و چین را سین و بنحو اندک  
 وقع فی الحدیث الصحیح انه قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و صحابہ  
 و سلم اطلبوا العلم ولو کان بالسنین یعنی طلب کنید علم را اگر چه باشد  
 در چین و آن چهار حرف نیست لاحد نظم حرف مخصوص پارسی شد  
 چار پ و چ و ژ و گان ای مختار پ در کلام عرب بغیر بدل پ  
 نشود هیچ گاه استعمل پسوای این قواعد مرقومه قواعد و ضوابط  
 در کتب بسیارست که یکم همت رفیع و قوت منبع دارد و باید که در آنها جمع  
 نماید اما جهت مبتدیان و متعلمان اینقدر اهم و لازم بود لهذا این  
 کترب بے مقتدر تجریرش سپرد خست اکنون بقسم ثالث  
 آغاز می نماید بچوده تعالی و مینت

# فصل ثالث در مختلف اللفظ و مختلف المعنی

## باب الالف

اسم نام	سامی ناهما	امروز آنگامون	مشبه آنگان	مهال آنگا کابری	ابریق بجھاگل	ارنب خرگوش	اسنیانه گھوللا	اسیل نام پرندہ
ازرنی ستسا	ازرن نامغا	آرد آٹے والا	آردگر آٹے والا	آتشگیر پھلکی بجھاگی	ہفتانج جام	امروہ چونہ	آہک چونہ	استفزانہ تی
اوقار ذخیرہ کرنا	ایب حاصبت	ایب جمع	اہتمام غخوزہ	اصطکاک آواز در	آمودہ تیار	اندوہ ٹراہوا	اخذ لینا	امارت حکومت
اخبار خبر دینا	آدینہ جمعہ	آریچی گامریبان	استعفا نوکر کی چھوڑنا	استر چتر	افادہ فائدہ دینا	اسقاط گران	اثبات ثابت کرنا	اطفا بچھانا
اغماز آئندہ چھوڑنا	ابوت باپ ہونا	امرد بیریش	ابطال اوتار	استلال دلیل چھپنا	اشوب خفتہ	اُخوت بھائی ہونا	امخوش گود	آمین قبول کر
آہار نقستہ	ایالت سیاست	ابریس کوڑھی	ابطال باطل کرنا	ابدال بدل کرنا	ابدال اولیٰ علی بند	ابعاوٹ مغضط علی ہونا	اتجا تکیہ کرنا	اتلاف ہلاک کرنا
اشد سنگ مرہ	آجوت بھوکل	اموت مان ہونا	اجماع اتفاق کرنا	اجلان کھیلگان	اجنہ بازون	اجوبہ جوابان	اجورہ مزدوری	احداث نوپید کرنا
اجفاد اولاد	احرار آزادگان	احمان داناوان	عیانی برادر حقیقی	علاق برادر پسر	احیانی برادر درمی	اوار پیارا پیشا کرنا	اوعیہ دعا گین	ارباب صاحبان

اسم ازین در لغت معنی نام پرندہ ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی نام غا ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی آٹے والا ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی آٹے والا ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی پھلکی بجھاگی ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی جام ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی چونہ ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی چونہ ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی تی ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی جمع ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی غخوزہ ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی آواز در ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی تیار ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی ٹراہوا ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی لینا ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی حکومت ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی جمعہ ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی گامریبان ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی نوکر کی چھوڑنا ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی چتر ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی فائدہ دینا ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی گران ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی ثابت کرنا ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی بچھانا ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی باپ ہونا ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی بیریش ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی اوتار ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی دلیل چھپنا ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی خفتہ ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی بھائی ہونا ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی گود ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی قبول کر ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی سیاست ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی کوڑھی ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی باطل کرنا ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی بدل کرنا ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی اولیٰ علی بند ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی مغضط علی ہونا ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی تکیہ کرنا ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی ہلاک کرنا ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی بھوکل ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی مان ہونا ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی اتفاق کرنا ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی کھیلگان ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی بازون ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی جوابان ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی مزدوری ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی نوپید کرنا ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی آزادگان ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی داناوان ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی برادر حقیقی ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی برادر پسر ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی برادر درمی ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی پیارا پیشا کرنا ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی دعا گین ہے۔  
 اسم ازین در لغت معنی صاحبان ہے۔





تعمیل	تعمین	تصرف	تصفیه	تقداد	تفتیح	تفتیت	تغزیت
عمل دنیا	عوز کرنا	بچان	برہنہ لگانا	بیراہ جانا	گنتی	عیب جوئی	مانہ پرسی
تقبل	تقبیل	تکریر	تقلیب	تقتضی	تطبیب	تقیہ	تقیم
قبول کرنا	بوسہ لینا	اکر کرنا	پھیرنا	تلاص پانا	مطابقت دینا	معاملتنا	عام کرنا

### باب الثانی المثلثہ

ثانیین	ثمن	ثمر	ثمدہ	ثلت	ثفر	ثلیج	ثبات	ثقة
آٹا	آٹھوان	میوہ دار	آبانڈک	تیر حصہ	دوبی	برن	قرار	سختہ
	کو	ٹھکی	ٹھائی	ٹھانیا	ٹھوان	ٹھین	ٹھانینہ	
		زنگینہ لکھو	دو حری	دندان مضمین	جوش	گرن قیمت	آٹھ	

### باب اربعہ العربیۃ الفارسیہ

جل	جراند	جریدہ	جوز بونہ	جوال	جرس	جنین	جرعہ	جلوت
جول	جمع	دتر	جالیفل	گولی	گھنٹہ	بچہ شکم	گھونٹ	ظاہر
جونہ	جواج	جودت	جورب	جنارہ	جنب	جریان	جغم غفیر	جینہ
عطر دان	اعضا	خوبی ہوہر	پاناما	تاہوت درہ	بے غسل	جاری ہونا	جماعت کثیر	مردار
چیتان	چلیپا	چمین	چیت	چشمکون	چمرو	چارطاق	چاپوش	چمر
پہلی	سپلک	کندی	چلون	آنکھ لگانا	غالب	رادنی	تقریباً	پکار کر پھینا

### باب الحاد المہملہ

بوزن تفتیح و تفتیت  
 کہ جس میں تفتیح و تفتیت  
 ہزاروں تفتیح و تفتیت  
 ہزاروں تفتیح و تفتیت  
 ہزاروں تفتیح و تفتیت  
 ہزاروں تفتیح و تفتیت  
 ہزاروں تفتیح و تفتیت

حاجز	حاکک	حنوط	حمی	حنا	حناض	حانوط	حمام	حباب
منع کنوالات	بومهرتیش	عبیر	بشار	مندی	چوکا	دکان	کهنتر	بلبله
حبله	حربه	حرمان	حرفه	حلیب	حرقت	حرمت	حامی	حلت
پهچرکرت	هتیار	رضیب	پیشه	دوونازه	سوزش	حرام منا	برهنه یا	حلال بزنا
حمال	حل عقد	حقیبه	حیتر	حلاوت	حقله	حرارت	حصیر	حسب
بار برداره	کیرتا باندینا	دشت شاد	بکرا نه چیز	شیرینی	دریک	گرمی	بوریا	سوافخ
		حوصله	حی	حیلوله	حمیت	حمیم		
		مده مرغ	زند	حاصل هونا	خیرت	آب گرم		
<b>باب الحاء المعجمه</b>								
خرلیف	خیابان	خمم	خردل	خرطین	خوشه	خرمن	خرموش	خرطوم
خزان	کیاری	گولی	رانی	کیچوا	بکله	کلا	گله نس	سوند
خلوت	خشن	خازن	خاستین	خاور	خرمهر	خکل	خلمال	خنیاط
تینانی	کهرطرا	خراچی	مشرق	مشرق	کودی	سکره	پاتریه	دزری
خفاش	خطمی	خطه	خضاب	خضرا	خسک	خسف	خزبان	خسوف
شهر	گل خرد	پاره زین	وسه	سبز	گوگرد	بهار زین	خوش قیاز	چاندکن
خمنیس	خاروت	خفته	خفیک	خال	خمول	خلود	خفان	خفف
پنجشنبه	کرات	شخصیکه علامت	تالی	تل	گنای	بیشک	چله	موزه
<b>باب الدال المعجمه</b>								

۱۰۸  
 له خطه بالک  
 توفیق برطانی مهمل پایه  
 نویسنده در دولت شهر  
 کلان دارگزیان از  
 صاحب و مؤلف و ملاحظه  
 و مدار و کشف  
 معنی قول الضمین  
 علامت نام بودون و گنای  
 در دولت شهر  
 در کتب و کشف

لسان العرب

نعم محمد رسول

محلین اسم

استری سفینا

این کلمه است

نخستین کلمه

صالح علی

و صاحب کتاب

بجز اینها

حضرت علی رضا

دیروز	دیشب	دوش	دشمن	داور	دلو	دوده	دام	دراج
روز گذشته	شب گذشته	اینها	کشتیهای کما	حکم	ذول	کاجل	جال	تیر
دائن	دارضرب	دیویاد	دستان	درد	دیوک	دارشفا	دارصفا	دارحرب
قرمز بینه	مکسال	طوفان	کتب	تلمیث	دیگ	شفاخانه	خانه کعبه	ملک کعبه
دوبا	درکه	دوکات	دست افراز	دشته	دیانت	دیگ	دُلل	دمار
کدو	طبقه دویخ	جمع	آلکار	خنجر	دینداران	طنا بیک	مهر حضرت علی	هلاک
	دولاب	دوست	دهن	دیلمخ	دیر یاز	دست برد	دولاب	
	چرخ آب	دو صد	روغن	مسکن دیوان	زبان دلا	غلبه		

### باب الذال المعجمة

ذیل	ذریت	ذروه	ذمت	ذتی	ذنیل	ذابل	ذبیح	ذبول
دهن	اولاد	بلندی	ضمان	کاظم اسلام	میدان	فافل	نبروح	لاغزی
ذخر	ذخائر	ذوق	ذعاف	ذلات	ذبیق	ذوالباب	ذوالفقار	ذوالقرنین
ذخیره	جمع	بیخال	زهر قاتل	سیر زبانی	سیر زبانی	مابطل	مابطل	تعب سگ
	ذو نورین	ذو المنن	ذو وقوف	ذوبلت	ذوب	ذوباله	ذوباله	ذوباله
	تعب عثمان	محبان	محبان	محبان	کاوشی	معدیه	جمع	جمع

### باب الراء المهملة

رلاق	راسو	رنبه	ریگان	راسحه	راحله	رغعت	رشی	رشتی
انسونگر	نمونه	کهری	مفت	بو	سولدی	بلندی	خوشتر	خوشتر

بودند بر جی کوه  
از زینت کعبه  
کعبه و انصار  
نخستین کلمه  
مهر حضرت علی  
هلاک  
دولاب  
چرخ آب  
دو صد  
روغن  
مسکن دیوان  
زبان دلا  
غلبه  
ذیل  
ذریت  
ذروه  
ذمت  
ذتی  
ذنیل  
ذابل  
ذبیح  
ذبول  
ذخر  
ذخائر  
ذوق  
ذعاف  
ذلات  
ذبیق  
ذوالباب  
ذوالفقار  
ذوالقرنین  
ذخیره  
ذو نورین  
ذو المنن  
ذو وقوف  
ذوبلت  
ذوب  
ذوباله  
ذوباله  
ذوباله  
رلاق  
راسو  
رنبه  
ریگان  
راسحه  
راحله  
رغعت  
رشی  
رشتی

دولاب  
چرخ آب  
دو صد  
روغن  
مسکن دیوان  
زبان دلا  
غلبه  
ذیل  
ذریت  
ذروه  
ذمت  
ذتی  
ذنیل  
ذابل  
ذبیح  
ذبول  
ذخر  
ذخائر  
ذوق  
ذعاف  
ذلات  
ذبیق  
ذوالباب  
ذوالفقار  
ذوالقرنین  
ذخیره  
ذو نورین  
ذو المنن  
ذو وقوف  
ذوبلت  
ذوب  
ذوباله  
ذوباله  
ذوباله  
رلاق  
راسو  
رنبه  
ریگان  
راسحه  
راحله  
رغعت  
رشی  
رشتی

علم لغت  
 علم کتب  
 اول جوفت کتاب  
 سید سلیمان مع  
 کتب خطی

ر ز	رقت گه	رمان	رقیه	رئین	رویاء	راکد	راکب	راصل	رطل
رقت گه	انار	متر	بهرس	خوان بکنا	آب استاده	سوار	پیاده	بیاض نم تار	
رقت و قتی	رجب	رحم	رجان	رجیه القیمی	رغام	رقبه	رلقة	رولین	
بازدها کولیا	زلزله	سنگسار کنا	زیادتی	بیمچه باطن	سنگ مرمر	گرن	رسی	دوسو آراچ	
زراف	ربیع	رطوبت	رفض	رهن	رائق	رابطه	رابیه	راحی	
خون بینی	بهار	ترمی	چموزنا	گرد	آب جاری	علاقه	زمین بلند	تیر انداز	
زربا	زرباب	زربع	زرمه	رشام	رشد	رشف	رضاع	رغم	
سور	نام ساز	چارم صه	بچه جابه	نقاش	راه سپانا	چسنا	شیرخوارگی	برعکس	
	زرافت	راک	راهن	زهاق	زهبان	زهبان	المینون		
	جراحی	مادیا نانا	گرد و هنده	ابتدا بلوغ	زهر ترسیان	حوله زده گاه			

باب الزاء العربیة والفارسیة

زاد	زرجوب	زرجیل	زرنیج	زرنور	زراجر	زرسیر	زرنجول	زاد بوم
حوش	بلدی	سونه	هترال	مکی شند	منع کنده	آواز شیر	نام سلاح	وطن
زرمیب	زبان	زرمج	زبد	زرجرد	زبان گیم	زبان خوش	زبل	زبانان
مهنه	تعویذ	زینت	کنت	زمرود	جاسوس	بسیار گوی	سگرین	درمان نونخ
زبانیه	زبانه	زحام	زحار	زخرف	زخارف	زرقا	زسخ	زسفید
	بشتمانی	زود حام	پیدا آب	آرایش	جمع	زن کبود چشم	اشرف	روپه
زرنباو	زراف	زرافه	زرجیری	زمرغی	زقوم	زالال	زی	زرافخا
نمپور	اشتر گاؤ	ایضا	زرفالغص	ایضا	سیند	آبمان شیرین	اندازه	میوه گوه

علم زفار الفقه  
 تبت پید فانی  
 بیضا بسیار  
 از آرایش  
 بالفقه  
 دیباچه  
 سن ۱۱۰ و مران





صق	صکاک	صلیل	صمیم	صنعت	صنعت	صانع	صنایید	صنوف
جاوشکاری	آبانه نویسی	آواز آواز	خالص	کارگیری	ایضا	کارگیر	سرواران	جمع صنعت
	صنای	صنمان	صنوا	صندلی	صنوار	صهیل	صیرورت	
	جمع صنایع	گنده اغل	بروزی	چوکی	حواش زمانه	آواز اسپ	چرخا هونا	

### باب الضاد المهملة

ضجیح	ضخامت	ضد	ضد	ضد	ضد	ضد	ضد	ضد
همخواب	فزهی	خاف	حاجت	بیوشی	نالوانی	همان	جمع	دل تنگ
ضال	ضالین	ضابطه	ضابطه	ضبط	ضبط	ضرب	ضرب	ضمان
گراه کننده	جمع	قاعده	جمع	تنگدلی	آب اندک	پستای گوشت	اندون	پند پرنی
ضلع	ضداد	ضربه	ضمیران	ضمیران	ضربان	ضربیک	ضربیک	ضربان
استخوان بیلو	لیب	پالنه	نام گل	دا	طپش زول	توپ	شادمانه	نابینایی
	ضغوت	ضغوت	ضغوت	ضغوت	ضغوت	ضغوت	ضغوت	
	چاشت	آوزار و باه	سخره	ایضا	نوع			

### باب الطاء المهملة

طائر	طیور	طاوس	طباخ	طبخ	طراز	طریق	طراح	طامح
پرنده	جمع	مور	باورچی	پکانا	نقش	پلک مانا	بدرکار	سرکش
طامح	طلوع	طلعت	طباب	طعم	طیال	طبخون	طیفان	طل
بدرست	ابرک	آیزر بانی	دوری	مزه	نقاشی	چوب بن	مده گزینا	شبنم



باصطلاح از لغت عربی  
 از لغت فارسی  
 از لغت ترکی  
 از لغت رومی  
 از لغت هندی  
 از لغت مغولی  
 از لغت چینی  
 از لغت یونانی  
 از لغت رومی  
 از لغت هندی  
 از لغت مغولی  
 از لغت چینی  
 از لغت یونانی

عصف	عقیقه	عدم	عقبه	عقور	صلی الرحم	علاوه	علم لقی	عقو
آوارسگ	زن پارسا	نابودی	راه خوار	سگ گزند	برضات	بار بر بار	علم خدا داد	معاف گنا
عمان	عنب	عینین	عیادت	عامه	عامم	عابث	عابح	عالم کربخ
نام شهر	انگور	نامرد	بیماری	دستار	جمع	بازکننده	بالا بر آید	مقاوم روح
عجوت	عبر	عجمی	عترت	عماد	عتید	عترت	عترات	عشر
ترش وئی	زرگس	چیز نفیس	فرزندان	تپاری سز	میما	نقش	جمع	گونا
عجل	عجه	عداو	عیش	عوضه	عوصا	عشیره	عشتر	عشاق
گوساله	فاکیه بیفیه	کنی	کلیه	میدان	جمع	نظم از دم	عشوان	عاشق
عشیره	عصفر	عقوه	عقوله	عما	عمیا	عمید	عمدا	عواره
خویش	کسبه	صن	ده ششگلان	نابینائی	زن نابینا	پیشوا	مقددا	بدول
عیر	عین الحیوه	عیله	عیبه	عین البه	عین العین	عین	ع	ع
تافل	پیشوایان	دوروشی	بارداری	حفظ خدا	نام شنبه در بدین منوره	ع	ع	ع

### باب العین المعجمه

غازی	غزات	غوص	غاشیه	غسک	غله فشان	غفا	غنی	غدر
کافرکش	جمع	غوظرن	زیر پوش	کشل	سوپ	دریچ	کندهن	بوفانی
غشی	غالیه	غازه	عینان	غدار	غوس	غرم	غزه	غرم
بیوشی	نوشه	گلکونه	بی مثلان	بسته بوفان	بهار گلان	تاوان	پهل	دانه گور
غالی	غلا	غقه	غوث	غوص	غیاث	غینور	غایر	غائله
گران قیمت	گران	آواز بلی	در داری	غوطانان	در داری	بسیار قیمت کننده	فصلی استقبل	آفت

از لغت عربی  
 از لغت فارسی  
 از لغت ترکی  
 از لغت رومی  
 از لغت هندی  
 از لغت مغولی  
 از لغت چینی  
 از لغت یونانی  
 از لغت رومی  
 از لغت هندی  
 از لغت مغولی  
 از لغت چینی  
 از لغت یونانی



# باب القاف

قرعه	قلیان	قمار	قین	قصاب	قنقن	قنقل	قالبه
پانس	حصه	جوا	تاکید	مقالا	چمبره	لنگ	دانی
قاهره	قشقه	قاش	قراق	قرص	قزاق	قربا	قیاوله
غالب	میگا	پهاک	آواز شک	کیرا	تنگ	داد	خواب نیرؤ
قبقاب	قتیل	قتل	قذر	قذیر	قزاح	قزابه	قزوحی
کراوین	مقتول	جمع	پلیدی	پلیه	آبجان	شیشه	طبعیت
قره	قرطه	قراضه	قرز	قراگند	قستمه	قشوه	قشور
روغنی چشم	گوشواره	ریزه سیم	ایریشم	چله ایشیم	مانده شک	سنتل	پوست
قصب	قصعه	قضات	قطاب	قطمیر	قطامه	قطه	قلت
سنة	کاسه	قاضیان	گریبان	پوست کرب	زن پیروت	جای بلند	کمی
قملہ	قلاوه	قلبه	قمقمه	قماحت	قطار	قمنیه	قواس
سروکه	کردن بند	ناگر	نام ظرف	راستی شدن	یک پوست	سرایه	حاجان گر
قوصه	فتیس	قاب	قاف	قاقم	قاسین	قبله	قحبه
جوال خرا	نام مجنون	طبق طعام	نام کوه	نام جانور	مقدار دگون	باسه	زن بکار
			قد عمل	قوام			
			شتر فریه	بزه باکی			
باب الکاف العربیه و الفارسیه							

۱۷

لا تفتد بکلمه باین صفت  
 باینکه باینکه باینکه  
 باینکه باینکه باینکه  
 باینکه باینکه باینکه



لے لیبید  
 بالفتح ویا معون  
 جہاں خور و ذم  
 نثار سے شہسوار  
 زرع و سوار  
 منتخب و لطف

لاالا	لااب	لیقتہ	لوث	لوی	لیف	لاذغ	لاابالی	لبا
روشن	بیشک	ضو و اوست	آلودگی	کھنٹی	ریشہ	گزنہ	بے پردا	پیوسی
لبید	لبیدہ	لبنان	لثوم	لثہ	لحن	لولوم	لیوس	لیج
مال بسیار	گونی	نام کوہ	بوسدینا	مسورہ	آواز خوش	نام گل	بے غیرت	بدل

## بالبسم

حویں	مکمل	مضغہ	ماست	مشک	مشک	ماش	مشک	ملح
کیسیاگر	سرمہ انی	نلہ گوشت	بچھاچھہ	گھری	بچھند	آرد	لاکھ	نمک
محکمہ	مقرض	ممنون	معانقہ	منعفت	مشکورہ	مہبت	ماندہ	متونی
پکھری	تینچی	اسان مند	گلے ملنا	بخشنہ گنا	شکر کیا گیا	خوشنوی	دستخوان	ملا ہوا
مترجم	متولی	متہین	متنبہ	محبس	مخلوط	مشتنی	مستونی	مادیان
ترجان	مالک کام	دیندار	خبردار	تیدخانہ	ملا ہوا	جد کیا گیا	تمام کیا گیا	اسپ ماہ
مزول	مردمی	مست	مسار	مسئل	مشت	مصون	معون	معصوم
گھوڑا لال	مروت	دوری	میخ آہنی	جلاب	گھونسا	مخفوظ	کان	بیگانہ
مغیلان	منفذ	منشار	مکالمہ	مکس	منہل	ملوث	منام	ملت
بول	گذرگاہ	آرہ	باہم لنگوٹا	چوزن	چیشہ	آلودہ	خوابگاہ	نذیب
منعدم	مناجات	منقص	مناشہ	موسا	میعاد	مالیجولیا	ماخولیا	منصف
معدوم	دعا	آزدہ	جھگڑا	مخوار	وعدہ	حلل نامی	ایضاً	گزشتہ چو گزشتہ
ماسر	ماجور	ماقات	ماہریت	ماہر	ماہر	ماہر	ماخذ	ماخوذ
جای این	ابریا گیا	اچھوت شد	حقیقت	استاد کار	آب حیات	گلاب	جاگرتن چمک	گرفتہ شد











ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن ه ی  
 ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض  
 ظ غ پ و این را حساب حمل و حساب اجد نیز گویند و کلمات  
 اجد هشت کلمه معروف اند چنانچه اجد هوز حطی کلن سغص  
 قرشت شش ضطغ قطع یگان شمار از اجد حساب تا حطی  
 پس انگه از کلن ده دست تا سغص پس انگه از قرشت تا ضطغ  
 شمر صدگان و اول از حساب حمل شد تمام ستخلص و معانی این  
 الفاظ مذکوره صاحب مدارالافاضل ضمیمه نوشته اند اجد  
 اَبْنِ مُحَمَّدٍ فِي الْعَصِيَّةِ یعنی پدر من که آدم بود یافته شد در گناه  
 یعنی گناهی از وجود آمد هوز + ای اَتَّبِعْ هَوَاهُ یعنی پیروی کرد  
 هوای نفسانی خود را حطی + ای حُطَّ ذَنْبُهُ بِالتَّوْبَةِ وَالرَّغْبَةِ  
 یعنی کم کرده شد گناه او بتوبه و استغفار کلن + ای تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ  
 قَاتَبَ عَلَيْهِ بِالْقَبُولِ وَالرَّحْمَةِ یعنی کلام کرد بگله پس قبول شد  
 توبه او سغص + ای ضَاقَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا فَاْفِيضَ عَلَيْهِ یعنی  
 تنگ شد برود دنیا پس سخته شد بر او قرشت + ای أَقْرَبَ إِلَيْهِ

کلامی در شرح  
 زین و سبک  
 زین و سبک  
 زین و سبک  
 میان مردم

فَشَرَفَ بِالْكَرَامَةِ یعنی اقرار کرد و گماهی خویش پس شرف بگراست یافت  
 شخدا ای اخذ من الله قوه یعنی گرفت از حق تعالی قوت را + ضبط  
 ای سدا عنه نزع الشيطان بالعزیمت یعنی بند شد از نزع  
 شیطان بعزیمت ای بکلام حق و توحید + و بعضی نوشته اند که ابا جواد نام بود  
 بود که ابی مخنف است و بعضی کلمات باقی اسامی بهفت فرزندان او  
 چنانچه در صرح و غیره تصریح آن کرده اند و بعضی نوشته که مراد نام مرد بود  
 که خط نوشتن ایجاد او است و این هشت کلمات اسامی هشت فرزندان او  
 در رساله ضوابط عظیم معنی هر هشت الفاظ مذکور چنین نوشته است بعد از آن  
 هوز و زپوست حطی واقف شد کلمن سخن گو شد معترض و امر مخت و شست ترتیب کرد  
 شخدا نگاه داشت ضبط تمام کرد و کلامه والله اعلم بالصواب  
 هر که خواهد که در خواندن و نوشتن بهره وانی حاصل نماید باید که این فونیک  
 را از اول تا آخر و تصاریف هر مصاد لازم و متعدی را مع تعریفات و ترتیبات  
 اشتقاق صیغ بطرز مرقومه فصل ثانی ضبط کند انشاء الله در عرصه چند روز فایده  
 کافی هم بیرون آید و کمال در نوشتن و خواندن پیدا میشود و از کتب فونیکهای دیگر  
 و قواعد فرستاده میگرد و توقع از متعلمان و متمتعان آنست که مولف را

از دعای خیر و مغفرت محروم و کسی نسازند زیرا که برخی از عمر گرفتاری در لیف  
این کتاب صرف نمودم و بزعم حضرت شیخ سعدی شیرازی علیه الرحمه کاتب  
اعظم بماندسا لهذا این نظم و ترتیب پوزما هر ذره خاک افتد بجای پوز غرض  
نقشیت گزایا و ماند پوز که هستی را نمی بنمید بجای پوز گزایا بدلی روزی  
بر حمت پوز کند و حق این سکین دعائی پوز اللهم تقبله منی و اجعله لی من  
الباقیات الصالحات و انفع به الطالبین بفضیلتک کریم امین یا آخره  
تمت الكتاب بعون الملك الوهاب فی شهر الربیع الثانی سنه ۱۰۲۷  
و نود و هجری و تمام آنگاه شود بحقیقت که نزد خاص عام پس ندیده آید و  
مقبول بارگاه حق جل و علا گردد و الحمد لله علی الاتمام و الصالح  
و السلام علی سید الانام و الیه العظیم و احوالیه لکرام  
الی یوم الیقیم هه المؤلف متوطن بلده فرزند بنیاد حیدرآباد جنظها  
من الآفات و البلیات و منها من الحوات و النواب بالبنی و آل الامجاد  
خاتمة الطبع شکر و احسان خداوندانام که درین هنگام بکنت الضامان تبلیغات واقف  
نکات خفی و علی جناب خواجہ محمود علی نسخته فخرهنگ محمودی باهستام راجی غفران  
محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان و تربیت یافته خدمت برادر محترم مصطفی خان  
اوعلما السد فرانس الجنان و اهل صفر مظفر ۹۱ هجری علیه انطباع پوشیده لباس التمام کوشید  
و بعد مقرر بر خاتمه بر آید یعنی که کتاب این مطبع مطبع نظامی است هر دو مستحق مقرر شدت گردید

۱۲۷



المطبع  
بمطبع نظامی بن حاجی محمد روشن خان خاتمه

جدول مزیل علاء فرنگ محمودی بعد نظر ثانی مصنف

ردیف	موضوع	صفحه	موضوع	صفحه
۱	معنی	۲۳	معنی	۸
۲	فعل	۳	معنی	۹
۳	جمع	۱۰۵	نورگاه	۱۰
۴	فعل	۹	نورگاه	۱۰
۵	فعل	۱۰۰	نورگاه	۱۰
۶	فعل	۲	نورگاه	۱۰
۷	فعل	۱۰۹	نورگاه	۱۰
۸	فعل	۳	نورگاه	۱۰
۹	فعل	۱۱۴	نورگاه	۱۰
۱۰	فعل	۶	نورگاه	۱۰
۱۱	فعل	۱۲۲	نورگاه	۱۰
۱۲	فعل	۵	نورگاه	۱۰
۱۳	فعل	۱۳۲	نورگاه	۱۰

خاتمه الطبع منطوقه مع قطعات تاریخ طبع از محمد عبدالرحمن خان شاکر صاحب طبع نظر

تقدیر عمربنادرگتاریت	بازراق جهان خوش انجمنیت	ز طبع خواججه محمودی جاہ	شوقان بدین رنگستان
دین مطیع را در خرید آراو	بدرست طبع کر بسیار شاد	بهین قطعات سال طبع گفته	در مین بسک انظر مستقم

قطعه تاریخ طبع

چون برنگ محمودی شد طبع	ندارد مثل خود در دهر ثانی	بسال طبع فی ہنگ ہن	از شاگرد گفت خوشبیدرانی
------------------------	---------------------------	--------------------	-------------------------

ایضا در بحر مل مسدس

خوابید محمود بہر فیض عام	کرد این فرنگی چون اجتماع	نام خوش فرنگ محمودی نہا	از ذنات محمد شاد اخترع
	کرد شاگرد طبع در با صفا	کاشف فیض است مال انطباع	

ایضا در بحر خفیف

ندیدت چو طبع این فرنگ	گشت بطوبہ مع ابر جان	بہترین سال از شاگرد	با تقی گفت فیض نشان
-----------------------	----------------------	---------------------	---------------------

تاریخ طبع از شیخ محمد یعقوب صاحب طبع نظر

فرنگ فرزند محمودی خوش کلام	مطہر گشت چو صحت تمام	یعقوب صاحب طبع تاریخ	ایجاب بعدن الفاظی بل
----------------------------	----------------------	----------------------	----------------------

کتابت در سال ۱۲۸۰ قمری در کتب خانہ مدرسہ عالیہ کلاں











